

لُجَاجَ

سال دیست و زوم

شماره پنجم

مرداد ۱۳۴۸

جمادی الاولی ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۱

فهرست مندرجات

صفحه :

۲۳۷	انتظار زمین	: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
۲۴۴	پرواز بشر	: استاد امیری فیروز کوهی
۲۴۷	سهم ایران در تسخیر فضا	: نقل از جراید
۲۴۸	خواب و بیداری	: پروفسور فضل الله رضا
۲۵۰	غالب دهلوی	: پوهاند جیبی رئیس انجمن تاریخ افغانستان
۲۶۴	رازنهمه	: بانو اقبالی (کریمی)
۲۵۶	مریدان مرادجوی	: دکتر باستانی پاریزی
۲۶۵	نامه حزین لاهیجی	: جمشید سروش یار
۲۶۹	خط یغما چندقی	: ایرج افشار
۲۷۴	تصحیحی در فرهنگ فارسی	: غلامرضا طاهر
۲۷۹	نموده اشعار	: حبیب یغمائی
۲۸۲	فعالیت شرکت ملی نفت	:
۲۸۶	دعوت	: نا . نا
۲۸۷	برای کتاب خوانان	: حبیب یغمائی
۲۹۶	احتجاجات	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



مارشال

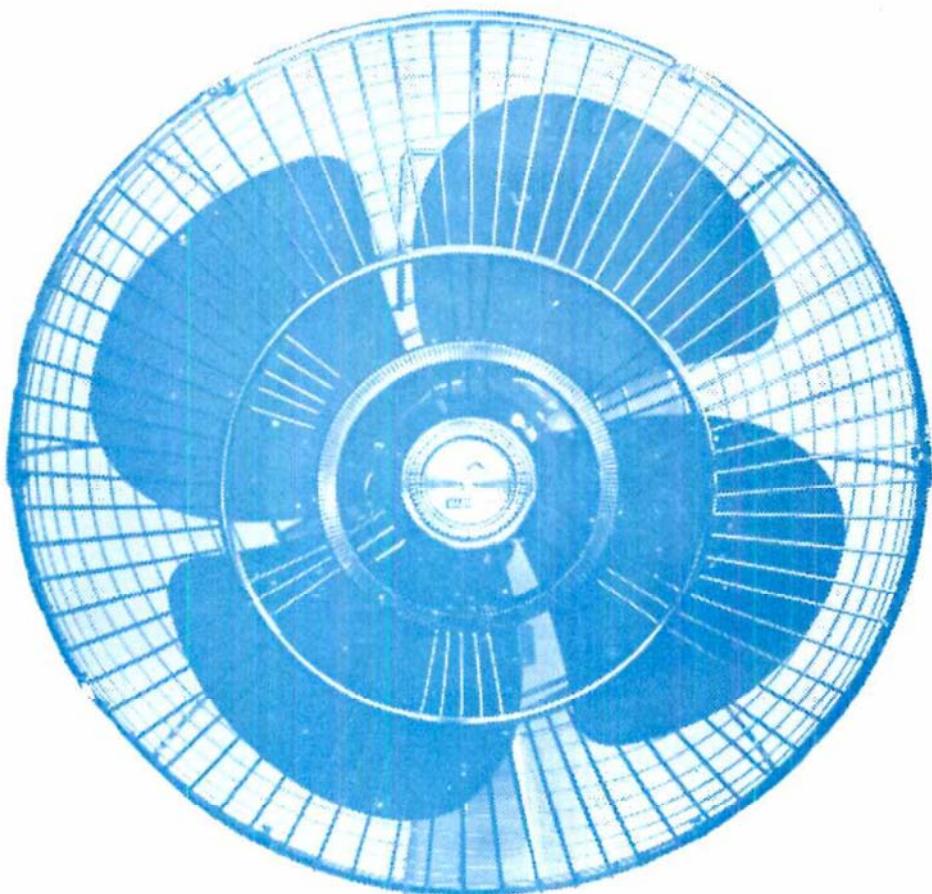
مارشال ها در اطاق خواب ...

مارشال ها در زمان جنگ خواب را بر شما حرام میکردند اما ...

مارشال ها در زمان صلح خواب را برای شناسیرین می کنند چون امسال

پانکه های مارشال بچراغ خواب مجیز شده اند و شما با خرید پانکه مارشال

یعنان دماغی یک چراغ خواب بسیار زیبا میشود.



با پانکه مارشال تابستان گرم و طولانی

امال را به بیار دل انگیز مبدل کنید



نها

شماره مسلسل ۲۵۱

سال بیست و دوم

مرداد ماه ۱۳۴۸

شماره پنجم

محمدعلی اسلامی ندوشن

انتظار زمین

جسم خاک از عشق برآفلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد
«مولوی»

فروید آمدن انسان بر ماه که بحق موجب تحسین و اعجاب همه جهانیان گردیده،
مبداً تاریخ تازه‌ای در زندگی بشرخواهد بود. تاریخ نویسان آینده شاید سرگذشت
جهان را به دوره بزرگ تقسیم کنند: پیش از دست یافتن به ماه و بعد از دست یافتن به
آن. عمل سه‌فصلانورد امیریکائی (آرمسترونگ، کولینز و آلدین) بهمان اندازه که
یک شاهکار فنی بود، شاعرانه‌هم بود؛ حتی چاشنی‌ای از عرفان نیز در خود داشت؛
بهمان اندازه که از نیروی بی‌انتهای مغز انسان حکایت می‌کرد، باروری و برومندی قلب
اورا نیز به اثبات می‌رساند. سه‌ماهه این‌ها باشجاعت، ایمان و تواضع که صفت‌هرا انسان
برگزیده‌ای است، مأموریت خویش را بیان‌رسانند. آنچه‌ستایش بشرط را برانگیخت
بیشتر استحکام روحی آنها بود، تامهارت و مقاومت بدنی آنها.

تسخیر ماه که میان پیشرفت شگفت‌آور علم و فن است، بار دیگر این سؤوال را

درجahan مطرح کرده است که بشر بسوی چه آینده‌ای روان است. آدمیزاد، نخستین بار از طریق فن و علم به آرزوی دیرینه چندهزار ساله خود دست یافته، از زمین خاکی گشته و به عالم بی‌نهایت افلاک قدم نهاده. در کتابهای مذهبی، و نیز در افسانه‌ها و اساطیر، همواره از این آرزو بعنوان بزرگترین روایا و کمال زندگی بشر یادگردیده. در نویدهای مذاهب، بهشت در آسمان جای دارد. سعادت جاودانی، لذت بی‌رنج و آسایش بیغش در آنجاست. هرچه خوبی وزیبائی است باید در بالا جسته شود. کیکاووس و نمرود و ددال در افسانه‌های ایرانی و سامی و یونانی، سه تنی بودند که برای پرواز به آسمان و دست یافتن به فضای بی‌انتها، تلاش کردند و البته ناکام شدند. کاووس، بروایت شاهنامه، قصد سفر فضامی کند تا آسمان رانیز در «دام» خود آورد و به راز چرخ بی‌برد؛ پس فرمان می‌دهد که تخت او را بر بدن چهار عقاب نیرومند بینند؛ عقابها به پرواز می‌آیند و او را به آسمان می‌برند؛ منتها پس از چندی پرواز از تاب و توان می‌افتد و در بیشه آمل بر زمین می‌نشینند، کاووس بطرز معجزه آسائی زنده می‌ماند. نمرود نیز به اقدام مشابهی دست می‌زند و نتیجه بهتری هم نمی‌گیرد.

اما ددال در اساطیر یونان، نبیره ارخته پادشاه آتن است. مردی است بسیار هنرمند و زبردست. یکی از هنرمندیهایی که می‌کند این است که بالهای ازموم می‌سازد و بر شانه‌های خود و پرسش «ایکار» می‌بندد و هردو به پرواز می‌آیند؛ پسر چون زیاد او ج می‌گیرد، موتها در پرتو خورشید نرم می‌شوند و وی به دریای اژه فرو می‌افتد؛ ولی پدر به پرواز خود ادامه می‌دهد، و سرانجام در سیسیل بر زمین می‌آید. پادشاه سیسیل چون از دشمنی پادشاه کرت با او اطلاع می‌یابد دستور می‌دهد تا اورا در گرمابه خفه کنند. او نیز به مقصد نمی‌رسد.

بشر همواره طالب آن بوده است که خود را از محدودیت زندگی خاکی خویش رها کند. طبیعت وی چنان است که هیچگاه بآنچه دارد راضی نیست. همیشه بیشتر و بالاتر می‌خواهد. نمونه اعلای این فزون طلبی جستجوی عالمی دیگر و رای این عالم خاکی است.

در گذشته، اگر پرواز جسمانی برای بشر امکان پذیر نبوده، پرواز معنوی جانشین آن شده است. در ادبیات عرفانی ما از این صعود روحانی مثالهای برجسته‌ای می‌توان یافت. سعدی طیران آدمیت را مشروط به رهائی او از پای بند شهوت می‌داند.

شیخ عطار در منظومه منطق الطیر، سیر معنوی بشر بطرف کمال را در تمثیل پرندگان اوج گیرنده بیان می‌کند. فوج پرندگان راهرو، در سفر دراز پر مشقت خود هفت وادی (طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فقر) را در فضای بی‌انتها درمی‌نوردند و سرانجام فقط سی تن آنها به آشیانه سیمرغ که مقصد نهائی است می‌رسند. آن سی مرغ با سیمرغ مطلوب خویش یکی می‌شوند. یعنی آنچه را که می‌جسته‌اند در خود می‌بندند و به حق واصل می‌گردند:

همچو او گشتند آخر بردوام
سايه در خور شيد گشم شد، والسلام
مولانا جلال الدین نیز تکامل خلقت را به همین نحو بیان می‌کند. جمام به گیاه بدل
می‌شود و گیاه به حیوان و حیوان به انسان و انسان به ملک؛ آنگاه ملک به وجود بی‌انتهای
حق می‌پیوندد، و این مرحله کمال است:

آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر از ملک پران شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغون
گویدم که انا الیه راجعون
این سیر معنوی همیشه تجلی خود را در آسمان و در عالم بالا جسته. حسرت
وصول به عالم علوی، هیچگاه ارواح نا آرام و کمال طلب را ترک نگفته، چنانکه
حافظ را:

که ای بلند نظر شاهبهاز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفير

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است
در دوره ما، دیگر برای صعود معنوی جایی نیست و هیچ کس هم به آن نمی‌
اندیشی. در مقابل، جسم با توفیق و سر بلندی تمام راه خود را بسوی کوهکشان گشوده. علم،
در سالهای اخیر با چنان سرعت سر سام آوری پیشرفت کرده که حتی می‌شود گفت حالت
غافلگیر کننده داشته. گفت بو لدینگ استاد اقتصاد در دانشگاه میشیگان می‌نویسد:^۱
«تاریخ بشر را از لحظه پیشرفت‌های علمی و فنی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:
دوره حاضر و همه آنچه پیش از این دوره قرار می‌گیرد. حاصل فعالیت دوره حاضر،

۱- درشعر معروف از جمادی مردم و نامی شدم .. Kenneth E. Boulding-۲

«مفهوم قرن بیستم» The Meaning of the 20th Century

یعنی پنجاه سال اخیر برابری می‌کند با تمام دوره‌های گذشته که پنج هزار سال را در بر می‌گیرد.» آنگاه نویسنده به نقل چند رقم می‌پردازد: «مقدار فلز وسایر موادی که از سال ۱۹۰۰ به این سو استخراج گردیده برابراست با تمام آنچه پیش از آن در طی تاریخ از زمین بیرون آورده شده است. بیست و پنج درصد مردمی که تا امروز بدنیا آمده‌اند، در این دوره زندگی می‌کنند، و نود درصد دانشمندانی که دنیا تاکنون بخود دیده، هم‌اکنون زنده‌اند. تغییراتی که یک مرد پنجاه ساله امروزی در زندگی جهان دیده، برابراست با مجموع تغییراتی که در طی چند هزار سال پیش ازاو بوقوع پیوسته.»

سرعت تغییر، حتی در آینده بیشتر از گذشته خواهد بود، بنحوی که قوه تخلی از پیش‌بینی آن عاجز است. اما سئوال این است که سرانجام این تغییر چه خواهد بود. آیا پیشرفت‌های معجزه‌آسای فنی وضع کلی زندگی بشر را از بیخ و بن دگرگون خواهد کرد؟ آیا بشر خواهد توانست فی‌المثل، بربیماری و پیری و مرگ فائق گردد؟ واگر فائق شود، انسان اینچنانی یعنی همیشه جوان و جاودانی، چگونه انسانی خواهد بود؟ آیا خواهد توانست تحمل عمرهای بی‌اندازه درازرا بکند. و یا آنکه دیگر در آن حال، انسان بمفهوم کنونی آن نخواهد بود؛ اعجوبهای خواهد بود که وصفش را در افسانه‌های جن و پری می‌خوانیم؟ تا به امروز هر تغییری در جهان حادث شده، ناظر به ماهیت زندگی نبوده. بعضی بیماری‌ها از میان رفته، و بیماری‌های دیگری جای آنها را گرفته؛ پری و فرسودگی، اگر شدیدتر نشده باشد، همان وضعی را دارد که چند هزار سال پیش داشته، و عمرها، گرچه بطور متوسط درازتر از قدیم شده، هنوز بهیچ‌وجه نتوانسته است خود را تسلط بی‌چون و چرای مرگرهای بخشند. بزرگ‌ترین تغییری که در زندگی بشر حادث شده، افزایش سرعت است. اگر دو مرکب قدیم و جدید را باهم مقایسه کنیم، سرعت جت رانزدیک‌سی‌صد برابر سرعت شترمی‌بینیم؛ و این سرعت در زمینه مخابرات به حد اعلای خود رسیده. در گذشته می‌باشد یک‌سال بگذرد تاکسی خبری از چین بیاورد، ولی الان باگرداندن پیچ رادیو، دریک لحظه از دورترین نقطه دنیامی توان خبر گرفت. شاید تا دو سه سال دیگر، فرستنده‌های تلویزیون اقمار مصنوعی، تمام مردم گیتی را در پایی یک تصویر بنشانند، و مانند جام جهان‌نمای، سراسر جهان را در خود پر توافقن سازند. از سرعت که بگذریم، دنیای امروز نسبت

به چند هزار سال پیش در کنه امور تغییری نکرده. همه آنچه بشر از بد و تاریخ بعنوان بدی و عیب شناخته، با کمی تغییر سیما، هنوز بحال خود باقی است. اندوه، ناکامی، فراق و حرمان استیلای خود را از روح انسان باز نگرفته اند. بلایای اجتماعی چون جنگ، بی عدالتی، تبعیض و استثمار، و مفاسد فردی، چون دروغ، تقلب، دسیسه، ریا- کاری و حق کشی، ذره ای از حدث خود نکاسته اند. اینها، احوال و صفاتی هستند که از زمان دانیال نبی تابه امروز مذموم شناخته شده اند. و همه پیامبران و حکما و مصلحان اجتماعی برای دفع آنها قیام کرده و البته توفیق نیافرته اند. روزی که قابیل، هابیل را کشت وزن او را بзор تصاحب کرد، آغاز آفرینش بود. اگر امروز هم که عصر فضا آغاز شده، دنیا پر باشد از قابیل های مجازات نشده، پس کو آن دگر گونی بزرگ که دنیای صنعتی نویدش را می دهد؟

کسانی که در امریکا بر ضد سفينة مه نشین میتینگ دادند، نمی شود گفت که بکلی حق نداشتند. با تو جه باینکه هیچ چیز نباید در برابر کنگاروی و پیشرفت علمی بشر، مانعی ایجاد کند، حرف آنها درست نبود؛ ولی با تو جه به پرسش آنها که : پس تکلیف اینهمه مسائل شرم آور لایحلی که روی همین زمین است چه می شود؟ حرفشان درست بود. پول هائی که در راه تسلط بر فضا خرج شده با همه گرانی هائی که دارد نا مشروع و نامعقول نیست. نامشروع و نامعقول آن میلیاردها دلاری است که در راه جنگ و کشتار و تبلیغات دروغ و جنگ سرد و تحقیق و تخفیف انسان، و تجملها و اسراف های سخیف به مصرف می رسد. موضوع فقر و گرسنگی نیمی از مردم جهان که عده ای از آنها در خود امریکا هستند، موضوع کوچکی نیست. در همان زمانی که آپولو ۱۱ به پرواز درمی آمد تلویزیون پاریس منظره هائی از سرزمین تکراس (سرزمین نفت و سرزمین مرکز فضائی امریکا) نشان داده بود که کودکان گرسنه و بر هنر در آن یاد آور کودکان بیافرائی بودند.

آدمیزاد در راهی افتاده که دیگر توقف برایش میسر نیست. جاذبه فضا او را بسوی خود می کشد. هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که عاقبت این کشش مقاومت ناپذیر چه خواهد بود. در این باره بکمک قوه تخیل چهار حدس می توان زد : نخست آنکه کره خاک متروک بماند و بشر، چون کسی که مأواتی بهتری میابد و از مأواتی نامن محقق خویش بدان نقل مکان می کند آنرا ترک گوید. آیا انسان پیش از

اینکه بمیرد ، به بهشت موعود راه خواهد یافت ؟ به مکانی در آسمان هفتم ، در یکی از کرات منظومه‌ای غیر از منظومه شمسی ، که در آن از عوارض معده زمین اثری نباشد و بتواند زندگی بی‌زوال به ساکنانش بیخشد ؟

حدس دوم این است که همین زندگی سینجی خاکی خود را نیاز دست بدهد .
کیفر ناسپاسی و بی‌وفایی به مادر خاک ، دامن اورا بگیرد ؛ آنقدر پا از گلیم خود دراز تر کند و آنقدر بلند پروازی بخرج دهد که امکان زندگی بر کره زمین نیز از اوسلب گردد ؛
بدین معنی که در جنگی نافرجم که در آن برای هیچکس فتحی نباشد ، یا در یکی از کوشش‌های عنان گسیخته‌اش برای فرار از سرنوشت خاکی خویش ، کره زمین را منهدم یا غیرقابل زیست کند .

حدس سوم آن است که بر زمین باقی بماند ، اما بادست یافتن به فضا و با پیشرفت بی‌حد و حسابی که در زمینه علم و فن برایش حاصل می‌شود ، ماهیت زندگی خود را بکلی تغییر دهد . مثلاً به منبع بی‌انتهائی از نیرو و حیات دست یابد ، دیگر نه احتیاجی به کار کردن داشته باشد و نه در معرض تهدید فرسودگی وزوال بماند . ولی این چگونه زندگی‌ای خواهد بود ، و انسان با چه درجه از شعور و آگاهی ، با چه احتیاجات و غرائزی ادامه حیات خواهد داد ؟ روشن نیست . تا این حد می‌توان تصور کرد که در اندیشه بقاء نخواهد بود (زیرا خود او جاودانی است) پس غریزه شهوت و عشق در او خواهد فسرد . نیز چون از غذائی متعالی (نظیر نورخورشید) تغذیه خواهد کرد ، دیگر نیازی به نشستن بر سر سفره نخواهد داشت . پس انسانی خواهد بود که کار نمی‌کند ، غذا نمی‌خورد و میل به جفتحوئی در او نیست ؛ تغییر فصول و تفاوت شب و روز ، خطر و زیبائی دریاو کوه نیز از زندگیش محرومی گردد . هر لحظه اراده کند می‌تواند از گوشه‌ای به گوشه دیگر زمین برود ، یا به فضا سفر کند . مانند رواح مجسم یا اشباح ، مانند روئین بدنه که جادوگر و شعبده باز شده باشند ، تنوره می‌کشد ، از غیبت به حضور و از حضور به غیبت تغییر وضع می‌دهد . آنگاه دیگر هیچکس نخواهد تو انس است از دیگری برتر باشد ، زیرا امکانات زندگی بنحویکسان در اختیار همه قرار می‌گیرد ، و نیز کسی نخواهد تو انس است بر دیگری فخر بفروشد زیرا شعور و احساس و زیبائی و زشتی و پیری و جوانی که وجه امتیازیکی بر دیگری هستند ، دیگر موردی برای عرض وجود پیدا نمی‌کنند .

حدس چهارم این است که انسان علی‌رغم اکتشافات و معجزه‌های علمی خویش همان انسان مفلوک شکننده هزاران سال پیش باقی بماند. نتوان در ماهیت حیات تغییری پدید آورد و از دایره تنگ محدود خاکی خویش پای فراتر نهد. جولانگری او در عرصه کائنات چون جولانگری مگسی در عالم انسانها باشد که می‌نشیند و بایک تکان دادن دست بر می‌خیزد.

در این صورت روز ازنو روزی ازنو. زندگی، با کمی تغییر رنگ، به همان کیفیتی باقی می‌ماند که همیشه بوده است، فانی و گذر نده گرانبار از خطر و جریانهای غافلگیر کننده. آنگاه به این نتیجه می‌توان رسید که همه این پژوهش‌ها و تلاش‌های علمی، خود نشانه آن است که انسان بیش از همیشه انسان است، با ضعف‌ها و ترس‌هایش، با احساس فناپذیری و کمبود عدم اطمینان به فردایش؛ بیش از همیشه محتاج رؤیا، اسیر نفس و پای بند خیال؛ بقول مولانا جلال الدین :

تو جهانی بر خیالی بین روان	نیست و ش باشد خیال اندر روان
وز خیالی فخرشان و ننگشان	از خیالی صلحشان و جنگشان

و چه بسا بهتر است که همین باشد. می‌توان یقین داشت که اگر از انسانی پرسند تو می‌خواهی موجودی بر ترباشی، بدون بیماری و شکست و مرگ؛ لیکن بی‌بهره از احساس و عشق و خاطره و آرزو و رؤیا؛ یا همینی که هستی، باقی بمانی، ناقص و فنا پذیر اما بزرگ و مرموز و شگفت‌انگیز خواهد گفت می‌خواهم همین که هستم بمانم. زیرا ممتاز بودن انسان در همین نقص و فناپذیری اوست؛ و سازندگان آپولو ۱۱ و سرنشینان آنهم اگر ناقص و فناپذیر نبودند، به فکر آن نمی‌افتدند که به کره ماه دست یابند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند
در شماره آینده راجع به «فرهنگ و فضا» بحثی خواهیم داشت.

استاد امیری فیروزکوهی

پرواز بیشتر

و آن پرده نشین فلکی پرده درآمد
در بستری از خاک باگوش و برآمد
از پرده احالم بهشتی بدرآمد
آخر ز دم خاک نشینان کدرآمد
بر بست لب از قصه که شب راسحرآمد
امروز باقدام بشر پی سپرآمد
اکنون که قمر پرده دروحیله گرآمد
چون خاک فریبنده سرابی دگرآمد
امروز کدرگاه کسان در سفرآمد
خود در کنف عقل بشر مستقر آمد
امروز غم از صولت او بر حذرآمد
خود خاک نشینی پس کوه و کمرآمد
دیدیم که خودهم صنمی از حجرآمد
آمد ولی از زال جهان زشتترآمد
او واله و دیوانه عقل بشر آمد^۱
هر جا که برخسار حقیقت نظرآمد^۲

بینید که راز فلک از پرده برآمد
بینید که آگوش و بر دختر افلاک
حوالا صفت آن پرده‌گی بام فلک نیز
آن آینه ایزدی از بهر رخ عشق
افسانه سرای کهن از قصه عاشق
آن عرشکه جولانگه افکار بشر بود
دیگر که بود محروم راز دل عاشق
این باکه توان گفت که آن چشمۀ سیما ب
آنجا که گذرگاه خیالی به حضر بود
آن عقل مدبر همه افعال جهان را
دیروز پناه همه از صولت غم بود
ماهی که ازاوکوه و کمر تک جنان داشت
مشوق هزاران صنم از دوده آدم
نوباوية زیبای خیال از حرم قدس
آن مده که بشر واله و دیوانه او بود
زیبایی رخسار خیال از نظر افتاد

مطلع دوم

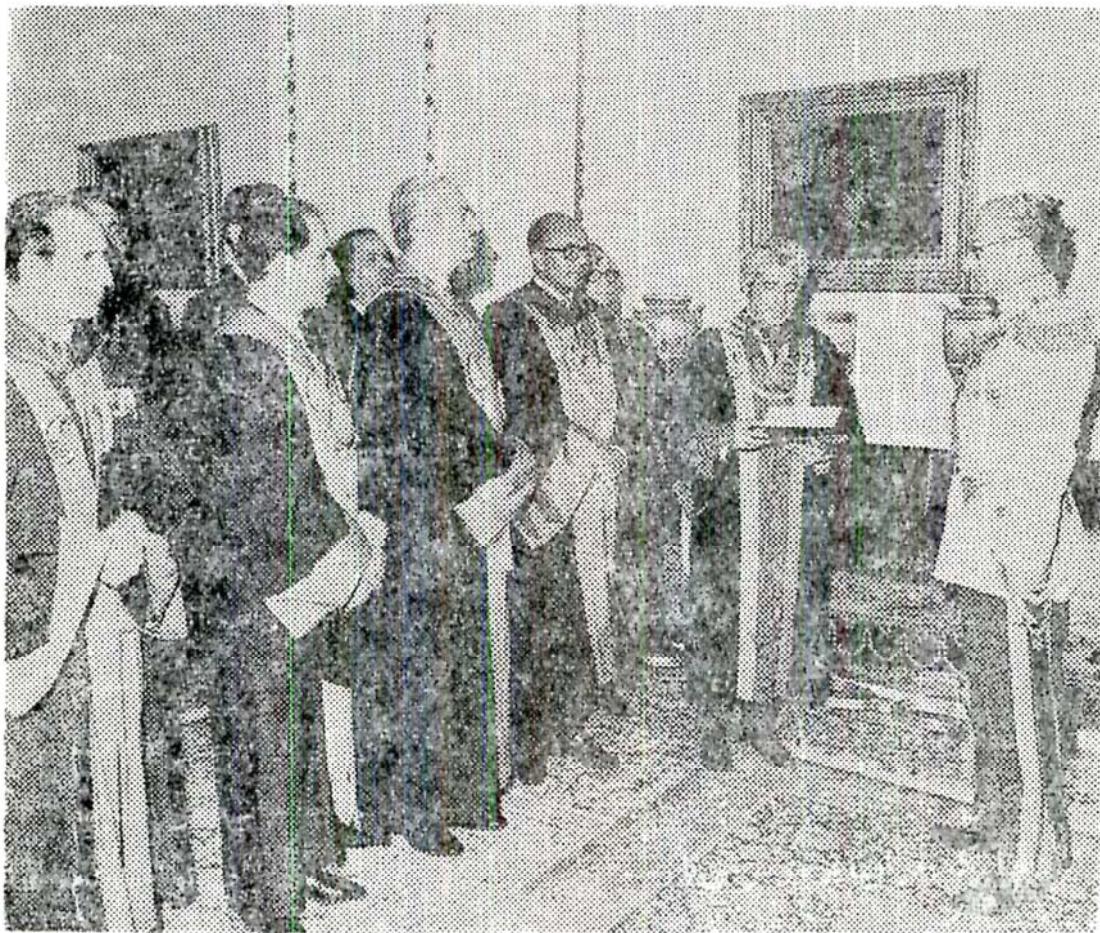
وز دامگه خاک بر افلاک برآمد
تن را هم از آمیزش او بال و پرآمد
هم قدرت حق در دم وی مستتر آمد
باور نکنم من که زعقل این هنرآمد
آن آتش افروخته را این شرآمد
تا دامن آبایی فلک راهبر آمد
آن قصه دیرینه که در هر سمرآمد
خوردشید برآمد، شب افسانه سرآمد
امروز زمین فتنه دور قمرآمد

دیدی که بشر نیز به پرواز درآمد
آن طائر قدسی که زحق نام و نشان داشت
انسان که بعقل آیتی از قدرت حق است
نی فی که بشردا پرپرواز زعشق است
عشق است که در جنبش ازاوذه و مهر ند
این جذبه عشق است که ابني زمین را
آخر زحقیقت اثری یافت به تأویل
دانش ده افسانه آفاق و قرون زد
رفت آنکه زمان فتنه دور قمری بود

۱- اشاره باینکه قدمها (فلک) قمر را مدبر مادون آن میدانستند ،

۲- همچنین مداومت در نگاه بماه را جنون آور میشمردند .

بر چیر گی طبع و طبیعت ظفر آمد
 بینید که اکنون شجری بارور آمد
 در چشم خرد از خرد و عقل سر آمد
 آنرا که چو خورشید به سیر و سفر آمد
 عیسای زمین بین که بر افلاک برآمد
 او رفت و سلیمان نبی بر اثر آمد
 فریاد برآمد که زمین بر ذبر آمد
 از نسر فلک در طیران تیز تر آمد
 آن بر شدن حق که عیان از خبر آمد
 هر خیر که آمد زهمین رهگذر آمد
 تنها نهجهان جو، که جهان مفترخ آمد
 فریاد شعف خاسته تا بام و در آمد
 از روشنی آن باد که نوری دگر آمد
 بینند که مهر دگری در نقطه آمد
 عقل بشری پیرو عدل بشر آمد
 از عیب نظر بازی حر با حذر آمد
 در خانه درویش و غنی جلوه گر آمد
 پوشید نظر ور ز حدیدش بصر آمد
 بینی که همانگونه ز مهرش ثمر آمد
 شاید اگر از حلم ملائک سیر آمد
 هر چند که ما را شب امید سر آمد
 آن بسته زندان تن و سجن جهان را
 رمز شجر آدم و حوا که شنیدید
 آن کس که در این راه خطر کرد و خطر یافت
 شاید که کله گوش به ساید و سایید
 عیسای زمان گرفت رفت عجب نیست
 همدوش ملک رفت بدآنجا که فلک گفت
 وز خیل ملائک همه جا از سر اعجاب
 چون روح مجرده هم تن جان شدو آنگاه
 لابل که بدین تن به سما برشد و شد راست
 مگذر دمی از داش و بینش که بشر را
 زاین قبح که مفتاح فتوح است جهان را
 وزهر کسی از خرد و کلان در همه آفاق
 یارب که ره آورد جهان زین سفر نور
 وز نور صفا در دل هر ذره ناچیز
 جهل بشری در گرو علم بشر رفت
 خورشید جهان را که نظر بر رخ ماه است
 مهتاب صفت نور صفا گسترش از صلح
 و ان تازه عقاب فلک از طعمه هرمور
 زانگونه که مه آیتی از مهر و صفا بود
 آنرا که ملائک سفر از قدرت علم است
 امید که هر روز دگر روز بهی باد
 وز ما بداعا بر همگان باد سلامی
 بس اینقدر از ما که ز ما اینقدر آمد



یادداشت تاریخی

سهم دانشمندان ایرانی در تسخیر فضا

ماه ، دختر پاک آسمانی ، به تصرف فرزندان آدم درآمد ، و این بزرگتر معجزه‌ای است که بشر به چشم می‌بیند و باور می‌کند .

در باره این حادثه شگفت‌علماء و دانشمندان و نویسنده‌گان و گوینده‌گان رادیو و تلویزیون و عکاس‌ها و خبرنگارهای همه دنیا آنچه دریافته‌اند و یا دیگران تقریر کرده‌اند گفته‌اند و نوشته‌اند و پراکنده‌اند . که مورد دقت و مطالعه آینده‌گان نیز خواهد بود .

مجله یغما فقط همین جمله کوتاه را یادداشت می‌کند :

« در روز دوشنبه سی ام تیر ماه ۱۳۴۸ شمسی مطابق با بیست و یکم زوئیه ۱۹۶۹ میلادی - مطابق ششم جمادی الاولی ۱۳۸۹ هجری قمری سه‌تیر فضانور دامريکائی بنام : نیل ارمسترانک - ادوین الدرین - و کالینز به ماه دست یافتند و نیل ارمسترانک نخستین بشری است که قدم به ماه نهاد ». »

از مندرجات مجلات و جراید ایران تنها یک نکته را در خور نقل می‌داند و آن نوشتۀ آقای پرویز پرتوفرستاده مخصوص روزنامۀ اطلاعات است به امریکا . این خبر نگار در شمارۀ ۱۴۴۱ جمعه ۲۷ تیر ۱۳۴۸ در مجلۀ اطلاعات هفتگی می‌نویسد :

« ... از هفتصد هزار نفری که در طرح‌های فضائی امریکا کارمی کنند یک سوم شان خارجی هستند ، توی این آدم‌ها ایرانی هم داریم .. ما مفزع‌های درخانی در فیزیک و ریاضیات داریم هر کدام‌شان به نحوی در ساختن آپولوها ، ساتورن‌ها و حتی جمینی نقش داشته‌اند در این‌جا نمی‌شود گفت ساتورن یا آپولورا یک نفر ساخته هر موشک یا سفینه‌ای ، محصول کارذهنی ویدی هفتصد هزار نفر است . ایرانی‌ها در قسمت تئوری‌ها و آزمایش و فراید جدید کارمی کنند . پروفسور رغفاری سرشناس‌ترین آنهاست . گمان‌هی کنم اهل مشهد است . امریکائی‌ها باو می‌کویند « سفر صفر مطلق » همه بهش احترام می‌گزارند . پروفسور رضاهم با تئوری‌ها یش نقش بزرگی در طرح‌های فضائی داشته است . (آقای ارونقی [مقصود مدیر مجله است] کاش فرست داشته باشد با پروفسور رضا در طی بران مصاحبه‌ای در این‌مورد بکنید .)

« از عقدۀ سال قبل پروفسور رضا و همکاراش که همه از مهندسان علوم و ریاضی - دانان تاپ (منظور بر جسته است) بودند ، طی تحقیقات خود زمینه‌ای از علم بنام تئوری « انفورماسیون » بوجود آوردند . تحقیقات آنها در دانشگاه « سیراکیوز » انجام شد . تئوری دیگرهم بوجود آوردند که اسمش « مس کامپونیکیشن » است یعنی « ارتباط جمعی » اما نقش اساسی را در ایجاد این دو تئوری خود پروفسور رضا داشت . این دو تئوری خیلی به امریکائی‌ها کمک کرد . یک ایرانی دیگرهم که اسمش را به خاطر نمی‌آورد او پژوهۀ فتح مریخ را اریابی می‌کند ... »

این بود قسمتی از مندرجات مجلۀ اطلاعات هفتگی که موجب افتخار و سرافرازی ایران نیز هست اما دست یابی به ماه افتخاری است وابسته به اجتماع بشری مخصوصاً روس‌ها و امریکائی‌ها .

مقارن با انتشار این خبر به فرمان شاهنشاه آرم‌مهر آقای پروفسور رضا که ریاست دانشگاه تهران را در عهده داشتند به سمت سفیر ایران در یونسکو منصوب شدند که مقامی است عالی و علمی .

پروفسور فضل الله رضا*

خواب و بیداری

روی چو آفتاب تو میدیدم	دی تا بصبح خواب تو میدیدم
گیسوی پر ز تاب تو میدیدم	در خواب خوش بیدیده روشن بین
بر دامن سراب تو میدیدم	آن جلوه های عالی بیداری
در رشته خوشاب تو میدیدم	آن خنده محبت و حسن ولطف
وین مستی از شراب تو میدیدم	جانم بوجد و شور و نشاط آمد

دل را در اضطراب تو میدیدم	از خواب خوش چو سر بر آوردم
آشته و خراب تو میدیدم	این جان پر شکسته بی بنیاد
زان نقش کو بر آب تو میدیدم	دل خون شد از مفارقت هیهات
تا لطف بی حساب تو میدیدم	ایکاش در کنار تو بودم جای
تا من همیشه خواب تو میدیدم	یا آنکه خواب بر سر من می تاخت

* این غزل در سال ۱۳۱۸ گفته شده .



خصایص و ارزش‌های شعر فارسی

غالب دهلوی

از

پو هاند عبدالحق حبیبی

رئیس انجمان تاریخ افغانستان و استاد پوهنتون کابل

شم کشتنند و ذخورشید نشانم دادند	مزدهٔ صبح درین تیره شبام دادند
دل ربودند و دو چشم نگرانم دادند	رخ گشودند و لب هرزه سرايم بستند
ریخت بتخانه، زناقوس فقامن دادند	سوخت آتشکده، زاشن نفسم بخشیدند
بعوض خامهٔ گنجینهٔ فشانم دادند	گهر از رایت شاهان عجم بر چیدند
بسخن ناصیهٔ فر ^۳ کیانم دادند	افسر از تارک ترکان پشنگی بر دند
هرچه بر دند به پیدا به نهانم دادند	گوهر از تاج گستنند و بدانش بستند
تا بنالم هم از آن جملهٔ ذبانم دادند	هرچه از دستگهٔ پارس به ینما بر دند

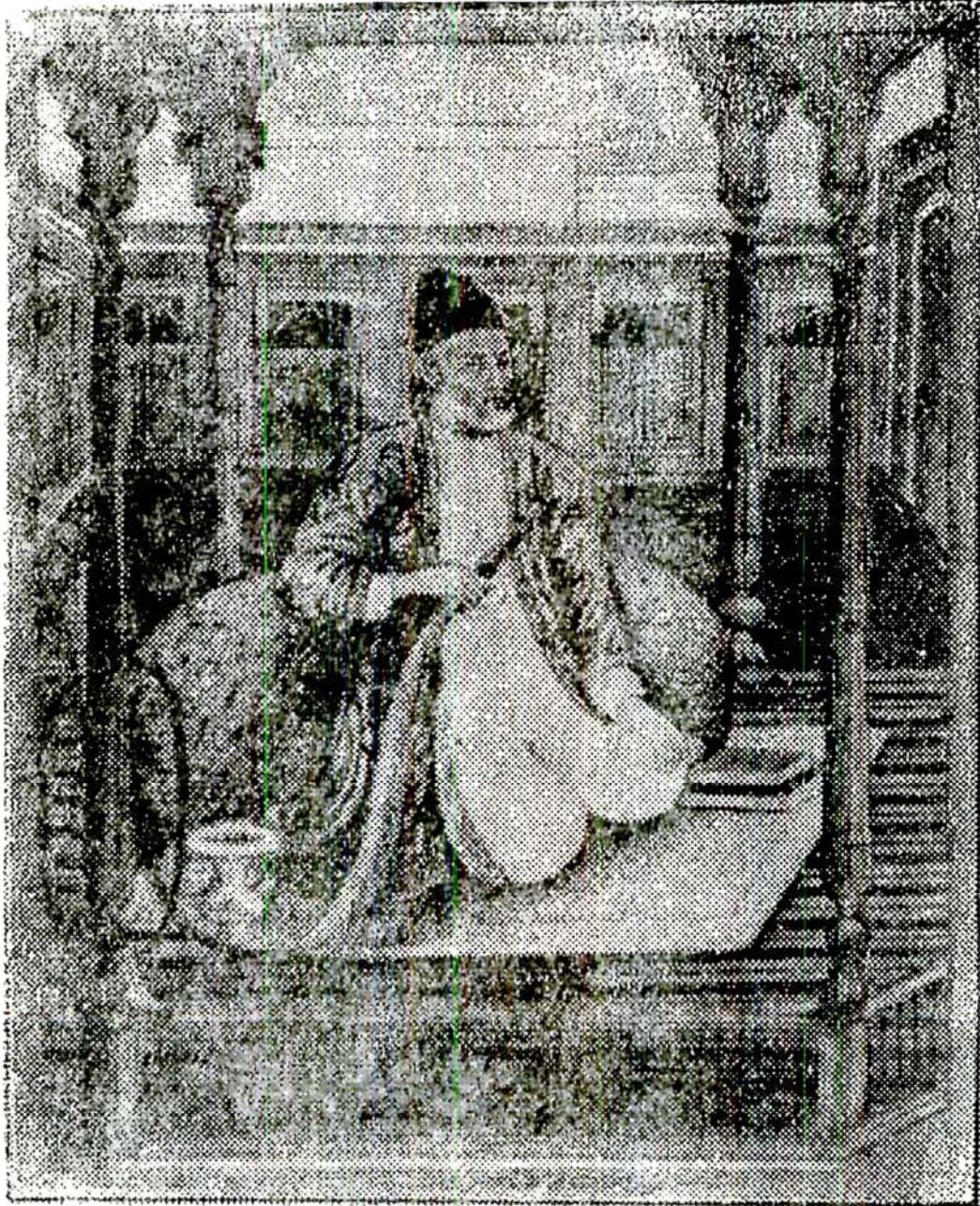
این نقشهٔ زندگانی یک سخنور فنائیست، که در تیرهٔ شبان ادبیات فارسی هند، آتش نفسی را از آتشکدهٔ فروزان فرهنگ کهن سال آریائی و فنان را از ناقوس بتخانه هندی، و خامهٔ گهر فشان را از تاج شاهان عجم و ترک، وزبان گویندهٔ را از دستگاه خوشکلامان پارس بارت برد، و هنر او جامع تمام این مزايا و خصایص هنری و تاریخی بود.

این شخص میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر شیرین سخن و شیوا زبان و مقتدر زبان فارسی و اردوست و ما پیش از آنکه هنر و قدرت سخنوری و آتشین فرازی او را نشان دهیم، نظری مختصر به سوابق شعر فارسی در هند می‌افکنیم، تا پیدا آید، که غالب در کدام محیطی و با چه سوابق ولو احراق ادبی بوجود آمده بود؟

* * *

زبان فارسی با بسط اداره و مدنیت دورهٔ غزنویان، در نصف اول قرن پنجم هجری به بر صغیر هند رسید، و در سرزمینی که پادشاهان آل ناصر غزنه فتح کرده بودند، بجای السنّة مقامی هند در اداره و دیوان حکومتی سهم گرفت، و چون زبان رسمی کارداران دورهٔ غزنویان هم فارسی بود، بنابرین در آن ساحةٍ غربی و شمالی هند که مستقیماً زیر اثر غزنویان آمده بود، در ادبیات و تبادل فکری و انتقال‌های فرهنگی و روحی، همیگانه و سیله‌شمرده شد، که در بسط آن علاوه بر رجال سیاسی و جنگی، برخی از رجال علم و ادب و تصوف هم بهرهٔ کافی داشتند.

علماء و صوفیانی که درین انتقال فرهنگی ، از خراسان به هند می آمدند ، ایشان ارمغانهای یک مدنیت و کلتور بزرگی که در آسیا میانه ، از خلطاً فرهنگ اسلامی و خراسانی بوجود آمده بود ، بسرزمین فسیح هند انتقال میدادند ، که مرکز آن لاهور بود ، و آنرا بدین سبب «غزنین خورد» گفته‌اند که نائب السلطنتی از شهزادگان غزنی در آن می‌نشست ، و در عهد سلطان ابراهیم در حدود ۴۵۱ ق این شهر ، آنقدر مرکزیت فرهنگی داشت که ابونصر هبة‌الله قوام‌الملک وزیر دانشمند و شاعر در آنجا مدرسهٔ بزرگی را برای پرورش ثقافت خراسانی گشوده بود ، که عوفی آنرا «خانقاہ عمیده» می‌نامد (لباب ۷۰) و درین عصر لوهور



مهنتبر ترین شکم از غالب که در شمال قلعه دهلي وجود دارد

چنان کانون بزرگ که تهذیبی و فرهنگی شد ، که بقول صاحب تاریخ سلاطین غز نین : « جو ق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت های کاشف و ماوراء النهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنی و غیر ذلك از آن خیرات منبع منتفع میشدند ، چندانکه یك آبادانی نودر حدود لاهور پدید آمد » .

شعر فارسی که در دوره غز نویان به اوج خود رسیده بود ، از غز نه به هند رسید ، و نخستین ناقلان این متاع گرانها امثال ابو الفرج رونی و مسعود سعد سلمان و روزبه بن عبدالله و عطا بن یعقوب و دیگران بوده اند ، که در هند نزد امرای غز نوی وغوری پرورش دیدند ، و مسعود سعد در فراق خطه دلکشای لوهو در میگفت :

ای لاوهور ویحک بی من چگونه بی ! بی آفتاب روشن ، روشن چگونه بی !
با آمدن و بسط فرهنگ خراسانی ، در هندوستان هم شعرای شیرین کلامی به میان آمدند ، مانند شهاب الدین مهمه و فضی ملتانی و تاج الدین ریزه دهلوی و دهها شاعر دیگر که هندی بوده اند ولی از پرتو فرهنگ خراسانی استناره میگردند ، و همین تاج ریزه دیر مملکت هند گفته بود :

مولده و منشأ بین در خاک هندوستان مران نظم و نثرم بین ، که با آب خراسان آمده سلطانی دهلي از جانشینان غوریان وهم خلجیان و لودیان پادشاهان ادب پروری بودند که به پرورش و دانش گستری ایشان ادبیات فارسی در هند نشو و نما یافت ، و مامی بینیم که صدها شاعر و عالم وابسته در بار ایشان بوده اند ، که از همه ایشان امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی پرورندگان بزرگ این گلشن رنگین شعر و ادبند . و در همین دوره است که حقی خود پادشاهان دهلي نیز گاهی شعر فارسی می سرودند . هنگامی که سلطان افغانی فیروز شاه خلجی در سال ۶۹۸ هـ ۱۲۹۸ م سنگ بنای راحتگانی را برای مسافران در صحرای گوالبار می نهاد ، لب لباب احساسات مدنیت پروری و بشردوستی خود را درین بیت فارسی گفته بود :
این سنگ شکسته ، زان نهادیم زدست باشد که شکسته بی در و آسید
پادشاه دیگر افغانی هند سلطان سکندر لودی متخالص به گلرخی حکمران مدنیت و ادب پروری بود و هنگامی که شیخ حامد بن فضل الله کنبوه مشهور به جمالی عارف دانشمند آن عصر ، از سفری به هند باز گشت او این ایات را سروده و بخدمت جمالی فرستاد :

ای سالک راه دین جمالی !
در منزل خود رسیده بالخير
الحمد که آمدی بخانه
گوهر بودی خزینه گشتی
بسیار مسافرت نمودی !
تا دریابی ز گلرخی کام
دل مرغ مثال ، در فغان است
آن به که به سوی ما بیایی !
تشریف نمودنش کشد دیر ،
ارسال دهد چنانکه خواهم
آن مه نشود ز دیده ام دور

ای مخزن گنج لایز الی
در گرد جهان بسی زده سیر
بودی تو مسافر زمانه
در مکه و در مدینه گشتی
ای شیخ ! بما برس بزودی
بگشای بسوی در گهه گام
چشم به جمال تو تپان است
من اسکندر و تو خضر مایی !
ور شیخ ز دوستان نشد سیر
باید که کتاب « مهر و ما هم »
از مهر کشد دو دیده را نور

این فراورده نوین شعر فارسی در هند تا مدت چهار قرن همان مسیری را می پیمود، که سنت شاعران و گویندگان در خراسان بود، و در الفاظ و جمله بندی و تعابیر و آداب دیگر شاعری بر همان سنت خراسانی می رفتهند. منتهی مناظر خاص و آب و هوا و کلمات السنّة هندی بر شعر فارسی هند اثری کرد. مثلاً موسم نشاط انگیز بر سات که از خصایص سر زمین هند است، در شعر فارسی چنین مورد ستایش مسعود سعد سلامان قرار گرفت:

بر شگال ای بهار هندوستان ای نجات از بلای تابستان

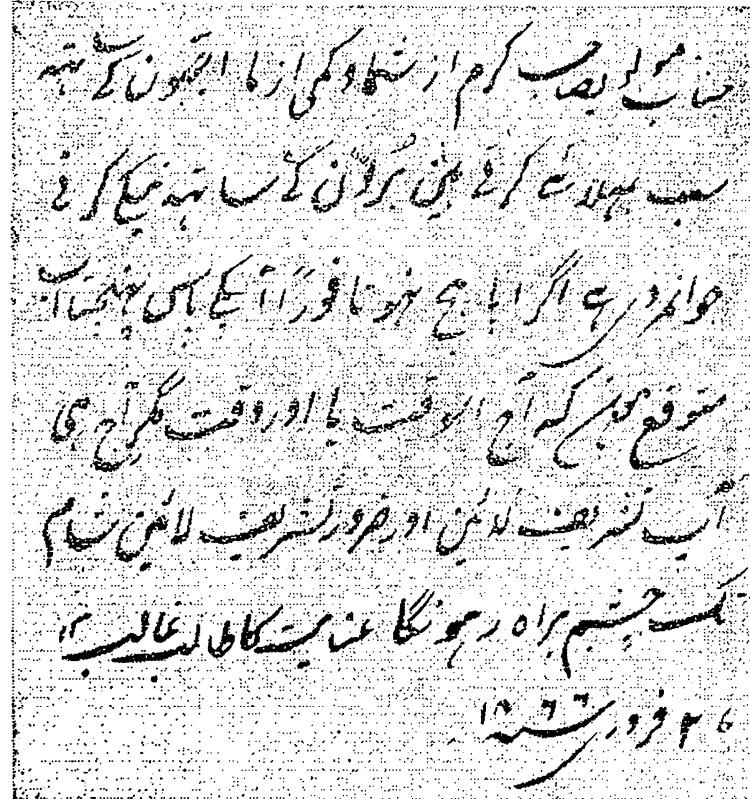
امیر خسرو بسا کلمات هندی را بفارسی وارد کرد، مثل این بیت:

خان کره جهجوی کشور گشا کز لب شاهان کرده دارد پیا
برای روزه هندوان کلمه سنسکریت لنگنه Langhana داشتند. این کلمه در اثر روابط با هند از عصر سلطان محمود هم در فارسی بشکل لکن یا لکهن داخل شده بود.
گردیزی گوید «هندوان آفتاب پرست روزه همی دارند که ایشان لکهن گویند (زین- الاخبار ۲۹۶). منوچهری دامغانی گفت:

الا تا هندوان گیرند روزه لکهن

سنایی غز نوی راست:

گر همی لکهنت کند فریه سر خوردن ترا ذ لکهن به



نمونه‌ای از خط غالب

در شاعری فارسی هند تفاوت حاصل تا حدود ۹۰۰ ه دیده نمیشود و استادی خسرو فرد تمام اهل ذوق فارسی زبانان آسیا از ینه و مسلم است که این طوطی هند مطابق آداب و سنن عامه فارسی زبانان، تغذیه سرایی و شیرین نوائی کرده است.

بعداز آنکه ظهیرالدین با بر درسنۀ ۹۳۲ ه دهلى را گشود ، در مدت يك قرن دیگر وضع شعر فارسي در هند تغيير کرد ، و روش گفتاري که آنرا «سبک هند» گويند بوجود آمد . علت پيدايش اين سبک نوين و اينكه چرا درمدت (۵) قرن سابق شعر فارسي در هند بروش سنتي خراساني باقى ماند جزين نباشد ، که در عصر سلاطين شعر فارسي در هند نووارد بود و گويند گان آن هم در آنجا دير نزiste ، و اثر اقليم و محيط جديد زندگانی خود را از ناحيه مدنیت و کلتور و فکر و زبان قبول نکرده بودند . بنا برین در شعر سرياي هم بر راهی ميرفتند که «ره چنان رو که رفتگان رفتند». اما بعداز آنکه با محيط زندگانی خود در هند تطابق کردد ، و آداب و رسوم و فراوردهای هندی را فرا گرفتند ، در شعر سرياي فارسي «سبک هند» بوجود آمد ، و در حدود سال هزاره هجری بود ، که مقدمات اين شيوه سخنگوئی بدست جامي و با باغفانی (متوفا ۹۵۲) در خراسان و هند ریخته شد . و پس از آن روش متبع سخن سرياي نامي چون فيضي و صائب و عرفی و کليم و نظيری و طالب و غيره در هند و ايران گردید ، که آنرا «طرز خاص و تازه» می‌شمرده‌اند :

صائب از طرزنوی کاندرمیان انداختی دودمان شعر را هر دم بقايی تازه‌بي !

سبک هند داراي مشخصات است که از نظر لفظ و معنی جامع سنن قدیم ادبی و فکری و خصوصیات نوین باشد ، که در آن پیچیدگی و ابهام و شدت رعایت تلازم کلمات و معانی با بدايع ادبی و تشبيهات و استعارات فراوان موجود است ، و مخصوصاً هنگامیکه کار سبک هند به يبدل و ناصر على رسید ، اين شيوه سخنگوئی را باوج رسانيدند ، و حتى در آن غلو و افراطي واقع شد که منجر به مخالفت شديد پیروان و حامیان نوامیس کهن زبان فارسي گردید و شیخ على حزین میگفت: «که اگر با ایران مراجعتی باشد ، برای ریشخند و خنده بیاران متاعی بهتر از شعر ناصر على نیست ..»

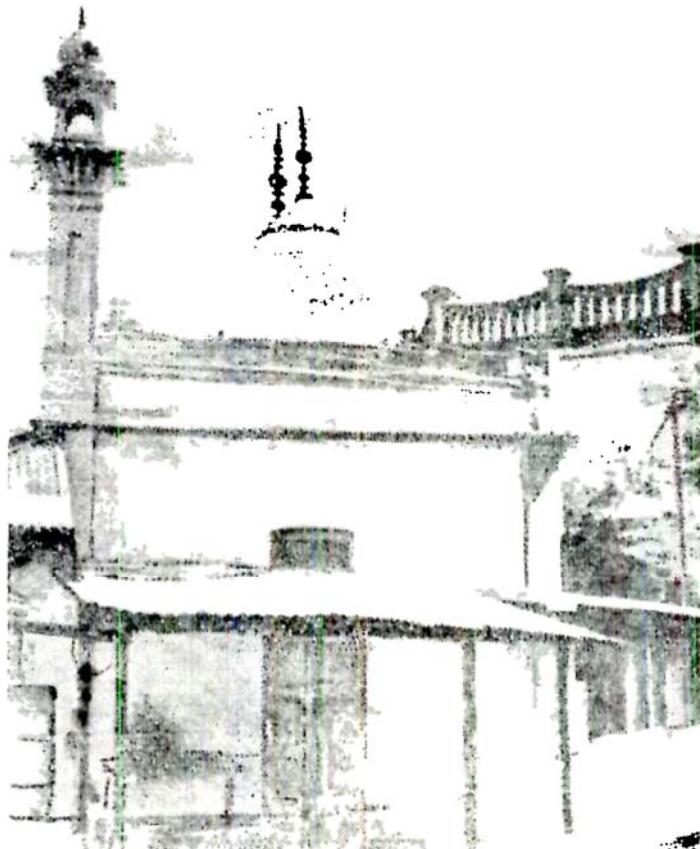
در سبک هند توجه تمام شاعر بیافتن مضمون تازه بود ، و اگر برای تحصیل این مطلب مضمون شعر هم مبهم و خمدار و دوراز ذهن بود ، و سنن ادبی زبان در زمینه تعبیر و اصطلاح و روانی و سادگی پامال میشد ، گویندۀ پیرو این شیوه شدت ابهام و پیچیدگی را معراج هنر خود می‌شمرد ، و مخصوصاً خیال بافي و موشکافي و تلازم معنوي الفاظ و صنعت تقابل و مراتعات النظير را تاجا يیکه میسر بود در يك بیت فراهم می‌آورد .

اما اوچ و کمال سبک هند در وقتی بود که ميرزا عبدالقدار عظیم آبادی پته با ذخیره وسیع تصوف و الهيات ممزوج هند و خراسان ، مضامين مشكل روحی و میتافزیکی را با همین خیال بافيها و موشکافيهای هنری در آمیخت ، و بزبان سمبولیک صوفيانه سخن گفت ، که علت بزرگ آن تفتيش عقائد و گرفت شديد دوره اورنگزیب عالمگیر بود ، وقارى عبد القوى سرمهديون را بحرم صراحت در گفتار و عقیده ، محکوم بقتل نموده بود و اومیگفت: هر چند که من ضعيف و ابلیس «قوی» است لاحول و لاقوة الا بالله

این هنگامه حسين منصور حللاح را که در قرن سوم هجری گذشته بود ، در قرن ۱۲ باز با قتل سرمهديون و ميرزا مظهر جان جانا ان تکرار کردند ، و بنا برین صراحت گفتار در اظهار عقائدی که صوفيان آنرا اسرار ناگفتنی پنداشتند ، در لف تعاير و نازک خيالي های مبهم سبک هند پیچید ، و يبدل گفت :

زپیچ و تاب میانش بیان ممکن بیدل
سبک هند که مبالغه و افراط را در موشکافی‌های هنری بسرحد کمال رسانیده بود، راه تازه و بدعتی را در تعبیر سازی هم گشود. آنچه قدماً ساخته و پرداخته بودند، پیر و انسبک هند ساختند و پرداختند. وهم ازین روست که سخندا نان ایران آنرا نپسندیدند و بحیث یک بدعت ادبی آنرا در کردند. مثلاً درین بیت بیدل ترکیب «اثر انود تبسم» و «گرد نمکزار» تعاوین است که مختارع خود اوست ولی از نظر فن ارزش شعری دارد:

زخم ما را اثر انود تبسم مپسند که درین موج گهر گرد نمکزاری هست
درین بیت خصائص هنری سبک هند بخوبی نمایان است، تلازم ذخم و تبسم، و ارتباط تبسم با موج گهر دیدنی است، در حالیکه تبسم نمکی هم دارد، و موج گهر مانند گرد نمکزار سپید و درخشان است.



محل مسکونی میرزا غالب معماران دهلی

سبک هند انواع کلام و مخصوصاً غزل را به تعبیر بیدل «اثر انود» ساخت، و بلاشک دامن شعر فارسی را با انواع گهر آراست، و بساط جلیات فکری خاصی را که ممزوجی از فرهنگ اسلامی خراسانی و هندی بود، مخصوصاً در غزل جای داد. و زمینه را برای پروژه و گسترش غزل اردو با تعبیر خاص ممتاز آن مهیا گردانید.

❖ *

باری مقصد ازین مقدمه این بود که جریان ادبی و فکری عصر پیش از غالب را در

هند تلخیص کنیم ، تابدانیم که غالب در چه محیطی و با چه پس منظر سابق و لاحق و در کدام جریان فکری و ادبی بوجود آمده بود ؟ تا بعد از آن روشن گردانیم که خود غالب چه کرد ؟ در اوآخر قرن ۲ ه در ایران حرکتی ادبی و هنری بوجود آمد ، که آنرا باصطلاح علمی « بازگشت ادبی » گویند ، و شاعرانی چون شلله و مشتاق و عاشق و آذر و هاتف و صباغی و نشاط و صبا و وصال و قائم مقام و فروغی و سروش و محمودخان و یغما و شهاب وغیره تقليد و پیروی سبک‌هند را بدروع گفتند ، و واپس به احیای سنن ادبی پیش از دوره صفویه که پیدا شگاه این سبک است گردیدند ، و تقليد شعرای قدیم خراسانی را در قصیده و غزل ساده گویی و سخن طرازی نمودند ، که انجامش بدوره مژروطیت و پیدایش عارف و ادیب‌الممالک و ادیب پشاوری و پروین و بهار و دهخدا و دیگران رسید .

این بازگشت ادبی ، در هند نیز دیده شد ، و ما می‌بینیم که شعرای بسیار شیرین بیان ساده نوایی مانند واقف لاہوری و محمدعلی حزین و قمرالدین منت و میرزا مظہر جان جان و سراج الدین آرزو و محمد رفیع سودا و درد دھلوی و میر و قتیل و انشا و مؤمن و شیفته و دیگران بمعیان آمدند ، که از پیج و خم ابهام انگیز سبک‌هند خود را کشیدند ، به سنن قدیم ساده گویی و شیرین نوایی امیر خسرو و عراقی و سنایی و حسن گرویدند .

سودسته و پرچمدار این حرکت پسندیده ادبی و هنری میرزا اسدالله خان غالب یکی از شاعران چیره دستقرن سیزدهم بود . و این بازگشت ادبی هم عمل فراوانی داشت ، که از آن جمله وصول آثار مدنیت جدید دوره صنعتی اروپا و رنسانس باشد ، که در هند با آمدن و فتوح ایست‌اندیا کمپانی و انتشار صنعت جدید اروپائی آغاز شده بود ، و بعد از آن‌حالی ، وشپلی و گرامی و اقبال را بار آورد ، و می‌توانیم شیرینی کلام و عنودت و سلاست غالب را در پختگی سخن‌شبی و گرامی مطالعه کنیم ، و اقبال را آحرین حلقة زرین این سلسله‌الذهب بدانیم : در دیده معنی نکهان حضرت اقبال پیغمبری کرد ، و پیغمبر نتوان گفت (گرامی) باری غالب پرچمدار بازگشت ادبی ، به اوائل و آغاز سبک هرات ، مانند جامی و صائب اصفهانی برگشت و از افراط و غلو درین سبک که بیدل و ناصرعلی آورده بودند احتراز نمود : غالب ز هند نیست نوایی که میکشیمما گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما

وی از تعبیر پیچایج و ابهام و شدت در تلازمات بدیعی صرف نظر کرد ، و معانی را با دقت و مهارت هنری پرورید که آنرا « روش خاص » شمرد و گفت :

چنان نگاشته‌ام این ورق که گر نگرد فتد ز دست قلم ، نقشیند شروان را
گزیده‌ام روش خاص کاندرین هنجار پیویه پای بلرزد ظهیر و سلمان را
غالب نازک خیالی پیچیده سبک هندراده بکلی فراموش ننمود ، ولی کلام اوحد معتقد‌لیست
بین اسلوب ایران و هند ، که این اعتدال خود نتیجه مهارت و دقت در هر دو سبک است :
سخن ساده دلم را نفریبید غالب نکته‌یی چند ز پیچیده بیانی بمن آر !
وی شیوه جادویان معتدل را برگزید ، و خود ملتفت بود که پیاية جامی - فغانی -
صائب - کلیم یعنی پیش‌روان معتدل سبک هند نمیرسد ، ولی کار بازگشت ادبی را با مهارت و
استادی انجام داد :

نگویم تازه دارم شیوه جادو بیانان را
ولی در خویش بینم کار گر ، جادوی آنان را
بچه در شماره بعد

باستانی پاریزی*

مریدان مر ادجوی

-۲-

بنده نمیدام آیا میتوان گفت که «الحق لمن غالب» یک واقعیت است، و آیا باید اعتقاد داشت که حق باقدرت است، یا اینکه اصولاً خودقدرت را باید حق و حقیقت دانست؟ و در این صورت آیا باید تعبیر آن روحانی بزرگ را پذیرفت که در تفسیر اولی الامر گفته بود: «اولی الامر کسی است که قائم بالسیف باشد!»

می‌ماند این فکته که پس اگر این «شمشیر بندان»، به قول قرة العین، «به شمس حقیقت رسیده بودند»^۱ پس آن رفتار تند و خشنونت آمیز آنان با محکومان و مغضوبان چه بوده است؟ شاید هم واقعاً این گروه، مردمی صاحبدل و نازکدل و حساس و مثل سایر مردم صاحب عصب و احساس بوده‌اند، منتهی ارث سیاست به جایی فرورفته بوده است که بیرون آوردن یا فروبردن بیشتر آن ممکن نبود!^۲ بعض آثاری که باقی مانده، تاحدی گواهی براین ادعاه است.

همان شاه اسماعیل سخت‌گیر که دهها دشمن در آتش قهر او سوختند شاید تعجب کنید که تاچه حد نازک دل بوده و لطیف ترین غزلها را به زبان ترکی با تخلص خطائی سروده است، یک نمونه از اشعار او را با ترجمه آن درین صفحات خواهید دید. گوئی حافظ خلوت نشین به سخن آمده است و در سایه سروهای ناز شیر از غزل‌سرایی می‌کند:

حق لبیندن غنچه نی گلشنده خندان ائیله میش ،

لیک بو ناز کلیکی لطیفه چندان ائیله میش ،

قامتینین کولگه سی طرچین گوتورموش با غبان ،

باغدا عکسیندن او نون سروی خرامان ائیله میش .

دیو اوغور لامیش او بیور یئرده دهانین نقشینی ،

وارمیش او ندان خاتم مهر سلیمان ائیله میش .

* دکتر باستانی از گرو دکان و خانه رهائی یافته و اکنون در کشورهای اروپا گردش و تفرج می‌کند که :

جوانی و از عشق پرهیز کردن چه باشد جز از ناخوشی و گرانی ! تصویری رفت مقاله‌اش در شماره تیر پیاپیان رسیده، اما چه شادمان شدم که خودش پیش از مسافرت این قسمت را نیز به چاپخانه داده بود. الحق بسیار شیرین نوشته است. ح. ۰۵ ۱ - قرة العین در کربلا در منزل سید کاظم رشتی سکونت داشته و در آنجا با ملاحسین بش رویه‌ای آشنا شد، گویا در همان منزل پشت پرده به ملاحسین پیغام داده بوده است: «اگر به شمس حقیقت رسیده مرا اهم آگاه کن!» ۲ - در باب این امره رجوع شود به آسیای

ظلمت زلفیندن ایچمش لبلریندن آب خضر .
 حی باقی بولمش او ندان آب حیوان ائله میش ،
 شانه دن مشاطه سالمیش بیر چگین قیلین پیره
 سر به سر خاک جهانی عنبر افshan ائله میش ،
 عارضین باعیندا بیر مرغ سحر او لموش خلیل ،
 اول سبیدن حق او نا اودی گلستان ائله میش ،
 بو « خطائی » قانینی تؤکمکدا یکن ، تؤکمده دین ،
 او ندا هر مفتی که منع ائتدی سنی ، قان ائله میش ،

(ترجمه)

حق ، لبت رادید و غنچه خندان گلشن را آفرید ، لیک به لطف خود آن را دوچندان نازک کرد ۱ با غبان طرح سایه اندام ترا برداشت و سرو خرامان را در باع از عکس آن ساخت ۲ دیو نقش دهان ترا ، آنجا که بخواب رفته بودی ، بر بود و خانم مهر سلیمان را از آن ساخت ۳ خضر در ظلمات زلفانست از لبان آب خورد و حی باقی آن را دریافت و آب حیوان از آن آفرید ۴ مشاطه موی گیسویت را از شانه بزمین انداخته که خاک جهان سراسر عنبر افshan شده ۵ خلیل در باع عارضت مرغ سحری شد و از این رو حق ، آتش را بر او گلستان کرد ۶ آنگاه که خطائی آماده فدا کردن خون خود بود ، تو نریختی . هر آن مفتی که آن هنگام منعت کرد ، جنایت کرد ۷ .

و این شعر لطیف فارسی هم از همان شاه اسماعیل اول است :

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد

کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد

● همان یعقوب لیث که کشتی از سر کشتگان به زرنج هدیه فرستاد ، دم مرگ دستورداد که این شعر را بر بالای قبر او بنویست و عنوان سنگ چنین بود : « این قبر یعقوب بیچاره است ۸ .
 وما کنت من مملک العراق بآیس

سلام علی الدنیا و طیب نسیمهها اذا لم يكن يعقوب فيها بجالس

وترجمةً شعر هم از همان ایام بر قبر او بود :

بگرفتم آن خراسان با مملک فارس یکسان

ملک عراق از من یکسر نبود رسته

بدروع باد گیتی ، با بوی نو بهاران

یعقوب لیث گوئی در وی نبد نشته ۹

● شاید عارفانه ترین غزلها را آشور بانی پال گفته باشد ، کسی که وقتی از عیلام ۱۰ باز می گشت این اعلامیه را منتشر کرد : « من از شهرهای عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک ماه و ۲۵ روز وقت لازم است ، همه جا نمک و خار افشارند ... مردم آن

۱ - ترجمه نقل از مجله خوش . ۲ - این خلکان ، وفیات الاعیان ۳ - یعقوب لیث تألیف نگارنده ص ۲۷۱ بنقل از کتب متعدد تاریخی . ۴ - عیلام به معنی سر زمین زیاد بلند است به عبری .

سرزمین را از زن و مرد بالاسب و قاطر والاغ و گلهای چارپایان گوچک و بزرگ - که شماره آنها از دسته های ملخ افزوون تربود - به غنیمت گرفتم . و خاک شوش و ماداکتو و هلتماش و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم ... با نگ آدمیزاد و اثرپای گلهای چارپایان و نعمه شادی را از مزارع برآنداختم ، و به آهوان ، و خران ، و جانوران وحشی اجازه دادم که به آزادی در آن سرزمین به چرا پردازند ^۱ ... و درجای دیگر گفته بود : « تمام سر کردگان را که بر من خروج کردند پوست کنم ، و با پوست آنان ستونی را پوشانم ، و پارهای از آنان را میان دیوار گذاشتم ، و بعضی دیگر را به سینخ کشیدم ^۲ . »

اکنون شعر عارفانه اورا بشنوید گوئی خیام حکیم به سخن آمده است . دیو دور گوید که نقش سنگ قبر آشور بنی پل این بود و عبارت آن اثر خود پادشاه است :

« چون نیک میدائی که برای مردن زاده شده ای
داد دل بستان ، و در جشنها خوش باش
در آن هنگام که بمیری دیگر هیچ خوشی نداری ، چنین است که من
که روزی بر نیلوای عظیم فرمان می رانم
اکنون جز مشتی خاک نیستم ... ^۳ »

نام مختاری قبل و بعد از شهر یور ۱۳۲۰ را خیلی از کسانی که حیات دارند به شدت و خشوونت شنیده اند ، اما شاید همه ندانند که این سرپاس شهر بانی همان رکن الدین خان معروف است که دلپذیرترین آهنگهای موسیقی را بر سیمه های ویلن نواخته است و آدشة گرم او شباهی دراز از لابلای شاخه های درختان انبوه با غهای تجریش و دزآشیب گوش همسایگان و عشق شب زنده دار را نوازش داده است و ماهام امروزنام اورا در دوره سوم ویلن قطعات ضربی ابوالحسن صبا ، استاد فقید موسیقی عصر حاضر ، در کنار اسمی خالده بزرگانی چون فارابی و کلنه و زیری و درویش خان و محجوی و مشیر همایون می بینیم و صبا در مقدمه کتاب خود تذکر میدهد که « آهنگ قطعه د کاروان » را آقای رکن الدین خان مختاری از نوازندگان شیبور که با سینه زنها در موقع حرکت می نواختند اقتباس کردند ^۴ و در کتاب سوم برنامه هنرستان موسیقی ملی آهنگ پیش درآمد دشتی از رکن الدین خان است ^۵ و در کتاب دوم ویولن تألیف آقای روح الله خالقی ، « رنگ همایون » ساخته رکن الدین خان مختار ^۶ با تجلیل تمام ثبت شده .

در روایات داریم که وقتی انوشیروان سوریه را تسخیر می کرد ، پس از غلبیه بر شهر « سورا » ، هنگام کشtar مردم و غارت شهر یکی از سر بازان ایرانی را دید که دست زنی بظاهر مشخص را گرفته به شدت می کشد ، و زن نیز کودک خردسالی را بدبست دیگر گرفته است و چون کودک نمیتواند پای آنها برسد : زن ناچار اورا به روی زمین می کشد و به طرز رقت آوری در پی سر باز می دود .

میگویند ، خسرو انوشیروان چون این حال را دید ، نالهای از ته دل برآورد ، و در

۱- تلاش آزادی من ۱۵۶ به نقل از ویل دورانت .

۲- تمدن ویلن دورانت .

۳- دوره سوم ویلن ص ۱

۴- دوره سوم ویلن ص ۸

۵- ص ۴۲۱

حضور «آنستاسیوس» سفیر روم و کسانی دیگر که در آنجا حضور داشتند، شروع به گریستن نمود و از خداوند مسأله کرد که مسبب این بدبهختی‌ها را به کیفر اعمال خود برساند. البته مقصود او «ژوستی نین» امپراتور روم بود!

در باب این عواطف و روحیات، و آن عرفان و طریقت، و آن شدت و خشونت و سخت کوشی، چه گونه قضاوت باید کرد؟ اینان شاید گمان میکردند که جز این راه برای خواباندن فتنه‌ها ودفع فساد راهی نیست و به حال اعتقادشان بوده است که به قول مولانا:

شر جزئی از برای خیر عام شرع رخصت می‌دهد، بگذار گام

و بنا بر این در چنین مواردی کسی را سوختن و نیزه پیچ ساختن ودم توب بستن و تخته بند کردن و چارمیخ کردن ودر قفس نهادن وکور کردن و به چرم کشیدن ولب بریدن و در قفس آویزان کردن و بهدم اسب بستن و سنگ دومن و نیم بر خصیه کسی آویزان کردن و نعل بر دست و پای بستن و آسیاسنگ به گردن مجرم انداختن و سر در آب فرو بردن گوش به دیوار گوفتن و شمع آجین کردن و... جزء عبادات و در حکم نماز نافله است! و آدمی تا گرفتار هرج و مر ج عوام نشود، نمیتواند تصور کند که همین سرسوخته‌های استبداد به موقع خود تاچه حد عادل هستند! شاید هم اینان ناچار بوده‌اند، و اگر نمیکردند خودشان دچار چنین سرفوشت‌هایی میشدند و آن وقت قول برقرار شاو صدق پیدامیکرد که گفت: وقتی شخص پلنگی را می‌خواهد به قتل برساند آنرا ورزش می‌نماید، ولی هنگامی که پلنگی می‌خواهد آدمی را بکشد، صحبت سبیعت و در نده خویی پیش می‌آید؟ و تجری به نیز نشان داده است که هیچکدام ازینها که مثله و شکم در یده شده‌اند در مقام قدرت کم از حریف نبوده‌اند!

شاید هم باید خدارا شکر کرد که اینان به حال راهی به جای برده و در مقامی سرفورد آورده بوده‌اند، چه باید گفت که اینها که پیر و مراد و مرشدی داشتند و دستشان به دامن خرقه رسیده بوده این کارها کردند، بینید اگر پیری‌ند اشتند چه میکردند؟ به ادب السلطنه سمعی مرحوم گفتند: شنیده‌ایم بر نج هوش رازیاد میکنند، اما چرا همشهريهای شما که این‌همه بر نج می‌خورند، اینقدر... مرحوم ادب السلطنه گفته بود: بینید اگر بر نج نمی‌خوردند چه... بودند؟ گفته‌اند که مرحوم ذوالریاستین روزی خواست در کرمان مردی دائم الخمر و بد نام را «دستگیری» کند و جزء صوفیه در آورد مریدان اکراه‌داشتند ولی شیخ اورا بالآخره پذیرفت. همان شب خبر آوردن که این مرید در چهار سوق مست کرده و چند تن راز خم زده و فحش بسیار داده. مریدان به آقا گفتند: مامیدا نستیم که چنین خواهد شد و به همین جهت اکراه داشتیم، مرحوم ذوالریاستین دو رکعت نماز شکر گزارده و گفته بود: خدارا شکر که فلانی درویش شد، اگر درویش نشده بود، در این شب بدمستی لااقل چند تن رالت و پار کرده و به قتل رسانده بود! ازین جهت، شاید بی‌سبب نبوده که حتی نادرشاه هم، بالآخره در برابر تنبه از آخرت

۱- جنگهای ایران روم ، پروکوپیوس من ۱۵۳ ۲- و درین مورد بهترین اقرار را «جاموقة» از سرداران چنگیز که علیه چنگیز تو طئه کرده بود، کرده است. وقتی چنگیز فرمودتا اورا مثله کنند، جاموقة گفت: «حق با شماست مرا اندیشه آن بود که توفیق یا بم و شما را عضو عضو کنم، چون توفیق شما را بود زودتر مرا پاره کنید، و تمجیل می‌کرد و مفاصل خویش به ایشان می‌نمود که اینجا بپریدو آنجا...» (جامع التواریخ چاپ رو سمه ۴۵۱)

مساهله و سازگاری و تسلیم و رضائی داشته است و حاضر بوده حرف امثال سیدهاشم خارکن را بشنود و بی عکس العملی ردشود .

● میگویند، روزی نادرشاه با سیدهاشم خارکن- روحانی نجف در نجف ملاقات کرد (و این مرد را بدين سبب خارکن می خوانند که با خارکنی روزگار می گذراند) .

نادر به سیدهاشم روکرد و گفت :
شما واقعاً همت کرده اید که از دنیا گذشته اید .

سیدهاشم با همان سادگی روحانیت گفت :

- بر عکس ، همت راشما کرده اید که از آخرت گذشته اید !

● شاید هم حرفهای ما برای خودمان خوب است، دنیای دیگری هست که حسابش ازین حسابها جداست و قول ملا ابوالحسن مازندرانی در آن صورت صادق می آید : « ملا ابوالحسن مازندرانی مجاور کربلای معلی ، همیشه محمدشاه اختهرا لعن میکرد . می فرمود یک شب خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیر شدم ، پس خواستم نعلین خود را بکنم و داخل ایوان مطهر شوم ، دیدم مردی بی موئی که دندانهای درازی داشت مرا مانع از دخول ایوان شد و دست مرا گرفته آورد مقابله یکی از حجرات صحن مقدس . دیدم میان آن حجره جمعی هستند به لباس سلطنتی ، در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدوری داشت ، بعد آن مرد بی مو بهمن گفت: یافلان ، خداوند آمر زیده کسی را که از من بدتر و زشت تر بوده ... و اشاره کرد به آن مرد کوتاه قامت، و گفت: این نادرشاه است، پس چرا من اینقدر سب و لعن می کنی؟ نادرشاه سرش را از میان حجره بیرون آورد و گفت :

- آقا محمدخان، تابه کی دست از هزار خود بربنیداری؛ بگذار آخوند بروند پی شغلش، بجهت آنکه او شقاوت و اعمال شنیعه مارا دیده ، و اما سعه رحمت الهی و وسعت میدان عطوفت امیر المؤمنین را ندیده !

فرمود: از وقتی که من این خواب را دیده ام، هر وقت از کنار قبر آقا محمدخان گذشتم فاتحه برای او خوانده ام » ۱.

در خاتمه این بحث ، دو داستان مربوط به روزگار خودمان نقل می کنیم ، هر چند قیاس مع الفارق است و قهرمانان آن هیچکدام با هیچ یک از آنها که نام بر دیم نسبت و شباهتی ندارند ، اما خود بحث بهم مربوط می شود . داستان اول مربوط می شود به ظهیر الدوله داماد ظل السلطان مسعود میرزا که خود ظل السلطان درباره او می نویسد :

« بعد از صفوی علیشاه مرحوم ، علی خان ظهیر الدوله پسر حاجی محمد ناصر خان ظهیر الدوله پسر جان محمدخان قاجار ، جانشین و خلیفه شد . امروز آن خانقاہ و آن سجاده و آن دستگاه در دست جناب خان قاجار است : شوهر همشیره من ، توران آغا مملکه ایران ۲۰۰ و این همان ظهیر الدوله ای است که امروزه دو مترا از اطراف خاک اورا با هزار تمنا و خواهش به ده هزار

۱ - منتخب التواریخ خراسانی ص ۷۷ و این نادرشاه همان کسی است که به تقلید بخت النصر ، با انگشت خود ، چشمهای نیک قدم تر کمن را از حدقه بدرآورد .

۲ - سر گذشت مسعودی ص ۱۲۶

تومان می خرند که کسی را در آنجا دفن کنند آن هم بشرط توافق تیمسار خلیق ، آق اولی ، و بشرط تصویب هیئت مرکزی صوفیه پاک اعتقاد صوفی علیشاهی که قاعدة باید آنها را «صوفیه شوروی» یا «صوفیه جمهور علیشاهی» خواند زیرا بجای پیر ، اینروزها یک هیئت بنام «انجمان اخوت» کارگردان آنهاست . بهر حال ، آقای خواجه نوری در باب کیفیت صوفی شدن ظهیر-الدوله می نویسد :

«مرحوم ظهیرالدوله رفت به خدمت صوفی علیشاه و در همان یکی دو جلسه اول بطوری مجنوب بیانات و اخلاق این مرشد شد که بسی اختیار گفت : یا پیر ، من میل دارم در سلک دراویش در آیم ! مرحوم صوفی علیشاه گفت بنظر این کاریست که از شما ساخته نیست . گفت چرا ؟ هرچه بگوئید من اطاعت میکنم . گفت آن کالسکه و پیش قراولهای شما در سر پامنار ایستاده اند و شما با این لباس فاخر و با این وضع متشخص به نمایندگی شاه مقندر مملکت اینجا نشسته اید ، چطور می توانید در سلک دراویش درآید و تکالیف فقیرانه آنها را انجام دهید ؟

ظهیرالدوله گفت قول و اطمینان میدهم هرچه شما بگوئید انجام دهم . خلاصه پس از اصرار زیاد ، صوفی علیشاه گفت : خیلی خوب حالا امتحان بکنیم .

صوفی علیشاه یکی از دراویش را فرستاد پامنار چند متر چلوار خرید ، وسط آنرا سوراخ کرد و داد بدرویش دیگری که در آنجا نشسته بود چند بخشی به آن زد و یک پیراهن درویشی ساده برای ظهیرالدوله درست کرد .

صوفی علیشاه گفت : حضرت والا ، بفرمائید کالسکه و پیش قراول و نوکرها همه بروند ، کلاهتان را هم بردارید این جبهه و لباس متشخص راهم از تن در آورید . ظهیرالدوله همه این کارها را کرد . بعد صوفی علیشاه گفت حالا این پیراهن بپوشید . پیراهن را پوشید . بعد یک کشکول داد بdest او و گفت شما آن از اینجا میروید به چراغ برق ، بعد به خیابان سپه ، و خیابان امیریه ، و خلاصه از حالا تا غروب شعر میخوانید و از این نقلها به اشخاص می دهید و پول میگیرید و عصر پولها را برای من میآورید .

درست توجه کنید که انجام چنین تکلیفی برای کسی مثل ظهیرالدوله که از اقوام نزدیک پادشاه مستبد خیلی مقتدر آنوقت بود چقدر دشوار است . ظهیرالدوله گفت به چشم ، و با وجود این که خیلی برایش دشوار بود ، همه این کارها را انجام داد . کفش و کلاهش را برداشت ، لباس درویشی را پوشید و پای بر هنر راه افتاد و بهمان طریق که صوفی علیشاه با او گفته بود رفت به گدائی ، عصر هم پولها را آورد داد به صوفی علیشاه و گفت : مرشد ، شما این کارها را از من خواستید و چون من قول داده بودم و بشما خیلی ایمان دارم ، اطاعت کردم . ولی میخواستم ببینم تأثیر و فایده این کار چیست و چرا برای درویش شدن و رسیدن به این علو اخلاقی باید این کارها را انجام داد ؟

مرحوم صوفی علیشاه گفت : گوش کن . بدترین ناصحان انسان «غورو» است . غرور بصورتهای مختلف در میآید و آدمی را مانند شیر متکبر و خودخواه میسازد و هزار بلا به سر آدم می آورد و چون ما می دانیم انسان هیچ تلقین کننده ای بدتر از غرور ندارد ، بهمین دلیل ما دراویش میکوشیم تا اگر بتوانیم ، بطول مدت با تمرينهای مختلف ، و اگر نشد به وسیله جراحی معنوی - یعنی همین عملی که با شما کردیم - کاری کنیم که این «غورو» بشکند و از

بین برود و من خواستم که شما یکمرتبه از آن اوج عظمت و اقتداری که غرور برای شما ساخته بود بزیر آمده و بصورت پائین ترین طبقات مردم جامعه درآید^{۱۰۰}.

استغناء
میگذرم ، هر چند باز هم قیاس مع الفارق است و اصلاً قبل قیاس

نیست ، ولی بهر حال گویای حقیقتی است :
مرحوم شیخ‌الملک اورنگ می‌نویسد : « یکی از روزها به حضور رضاشاه رسیدم . به محض ورود به سالن ، شاه یک راست مقابل من آمده و بدون مقدمه سوال کردند : استغناء چه معنی می‌دهد ؟ ... »

البته تا آنجا که ممکن بود معنی استغناء را برای شاه شرح دادم ... فرمود : عجب ، پس معنی استغناء این بوده است ! سپس رضاشاه این طور آغاز سخن کرد :
من یک سر باز ساده و چند بودم روزی محل مأموریت من سلطان آباد عراق تعیین شده بود... حقوق من در ما هفت تومان بود ... در یکی از روزها بر حسب اتفاق یکی از ملاهای این شهر را ملاقات نمودم ... من با همان لباس مندرس سر بازی به ملاقات ملا رفته بودم ... همینکه وارد شدم و چشم ملابه من افتاد ، مرا بسوی خود خواند و بغل دست خود روی قالیچه نشاند و شروع به احوال پرسی کرد ... سپس در چشم انداز من خیره شد و بدون مقدمه گفت :
— تو سلطان مقتدر این مملکت خواهی شد !

تصور کردم او شوخی می‌کند و قصد مزاح با سر باز ساده و بی‌چیز و نداری چون من دارد باز پرسید : آیا به حرف من توجه کردی و دانستی که روزی تو سلطان مقتدر این مملکت می‌شوی ؟ در جواب گفتم اصلاً باور نمی‌کنم و فکر می‌نمایم حضر تعالیٰ مانند برخی از علماء و مجتهدین قصد شوخی و مطابیه دارید ... ملا گفت : هر چه می‌گوییم با حقیقت توأم می‌باشد و بار دیگر تکرار می‌کنم ... من پرسیدم : اگر آنچه می‌گوئید به حقیقت پیوندد ... در آن موقع از من چه توقعی خواهید داشت ؟
در جواب اظهار داشت : هیچ نمی‌خواهم ، فقط شفقت و محبت بخلق خدا را از شما می‌خواهم .

بلافاصله بر خاستم و محض ملا را ترک نمودم ... درست ده سال بعد برای دومین بار با همین ملا ملاقات نمودم و آن در شهر ری (حضرت عبدالعظیم) صورت گرفت . من از شهر ری عازم کرمانشاه بودم و دیگر سر باز ساده‌ای نبودم ... در شهر ری نماگهان به طور تصادف با همان ملا ... که ده سال قبل ساکن اراک بود — برخورد کردم ، خود او مقابل من قرار گرفت و سلام نمود و شروع به احوال پرسی کرد ، اول او را نشناختم ، ولی بمحض اینکه گفت : « آنچه را که به شما در سلطان آباد عراق گفته‌ام وقتی نزدیک شده است » پسی به هویت او برم ... قصد خدا حافظی نمود ، باو گفتم : اگر روزی حرف شما درست درآید ، از من چه توقعی خواهید داشت ؟ در جواب گفت :

هیچ نمی‌خواهم ، فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم .

۱ - مجله خواندنیها ، شماره ۲۹ سال ۱۳۴۷ ، و این داستان مشابه داستان ملاقات مولوی با شمس تبریزی است . ۲ - درست شبیه گفتار با باطاهر است به طغول که گفت : آن کن که خدای فرماید ، ان الله يأمر بالعدل والاحسان ...

ملا را دیگر ندیدم تا اینکه در آذرماه ۱۳۰۴ به سلطنت ایران رسیدم^۱ و فردای آن روزی که از طرف مجلس مؤسسان به سلطنت رسیدم تصمیم گرفتم ملا را ملاقات کنم، ولی اسم او را فراموش کرده بودم، ... البته قیافه او در نظرم بود و میدانستم شیخ بود و جزو سادات نبود به لحاظ اینکه عمامه سفید بر سر داشت، میدانستم درویش بود و علاقه‌ای به مال دنیا نداشت، میدانستم ... سال قبل در ارakk اقامت داشت. این نشانی‌ها را به آجودان خودداده دستور اکید دادم به هر ترتیبی هست ملا را پیدا کند ... سرانجام آدرس منزل ملابدست آمد معلوم شد مدتی است در تهران اقامت دارد، از ملا تقاضای وقت ملاقات نمودم. ملا ساعت ۸ صبح جمعه را تعیین کرد و محل ملاقات راهم داخل حرم حضرت عبدالعظیم در نظر گرفت. تصمیم گرفتم به طور ناشناس به ملاقات بروم ... ملا در گوشۀ حرم نشسته بود ... روز جمعه بود و جمعیت در حرم موج میزد، تمام سعی من این بود که شناخته نشوم و بهمین سبب بالباس مبدلی به ملاقات ملا رفتم. ملا وقتی مرا دید برخاست و تعارف نمود، من بغل دست او در همان گوشۀ چپ حرم نشستم، ملا به هیچ وجه از ملاقات‌های اول و دوم من ذکری نکرد و حتی سلطنت را هم به من تبریک نگفت. من با او گفتم هر چه میل داشته باشید برای انجام آن حاضر و آماده می‌باشم و بهمین حجهت به ملاقات شما آمدیدم. در جواب گفت:

— هیچ نمی‌خواهم، فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم ...

گفت: مگر شما تمول دارید... که اینطور با صراحة می‌گوئید هیچ چیز نمی‌خواهید؟ گفت: غنی و سرمایه دار نیستم، ولی استغناه دارم ...

هرچه به او اصرار می‌کردم چیزی از من بخواهد، باز در جواب می‌گفت: استغناه

دارم ... گفت: من شیفته شما شده‌ام، می‌خواهم بیشتر با شما حشر و نشر داشته باشم، اما او در حالی که التماس می‌کرد گفت:

اگر از ملاقات‌های متواتی صرف نظر فرمائید، همان اجر من خواهد بود.

برخاستم و ازاو خدا حافظی نمودم. محبت نمود و تا محل کفسداری ازمن بدرقه کرد.

در طول راه حضرت عبدالعظیم به تهران مدام در فکر این کلمه «استغناه» بود و حال بعد چند سال از شما پرسیدم که استغناه چه معنی میدهد!

درین وقت رضاشاه لحظه‌ای سکوت نمود، و بعد روی خودرا به حاضرین نموده و اظهار داشت: این ملا یک مرد بتمام معنی درویش می‌باشد. او هم اکنون در قید حیات است. او حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی می‌باشد.

بحث طولانی شد. و بهر حال لازم بود درین کتاب، این فصل اختصاص به این نکته پیدا کند که بهر حال در مواردی ماده و انرژی، یک معنی و باطنی هم هست و درک این نکته وقتی ممکن است که آدمی از عالم ماده پا فراتر نهد و به معنی بگردد، و گرفته باور کردن آن امکان پذیر نیست. و اصراری هم برای پذیراندن آن ندارم به قول شیخ احمد جام:

تا یک سرموی از توهستی باقی است آئین دکان خود پرستی باقی است

گفتی: « بت پندار شکستم، رستم » آن بت که « زپندار برستی » باقی است

۱- واقعه تغییر سلطنت را به تفصیل می‌توانید در کتاب نگارنده، تلاش آزادی ص ۴۲۳

تا ۵۳۴ مطالعه کنید. ۲- بیست و دومین سالنامه دنیا ص ۲۱۶ و داستانهای از پنجه

بانو معظمه اقبالی (کریمی)

راز نهفته

در کسوی تو فتنه ها پیا گردد
تا راز نهفته بر ملا گردد
چون دست خدا گره گشا گردد
در قلب صد گرانبها گردد
تا خاتم جم نصیب ما گردد
این جاست که نوح ناخدا گردد
هر کس که ز دوستان جدا گردد
آید چو به مصر ما کدا گردد
گنجشک ، بصورت هما گردد
اسرار عصا که ازدها گردد
آن تیر که بی هدف رها گردد
چون دلبر من سخن سرا گردد
در دیده من گران بها گردد
آمیخته مس چسو با طلا گردد

چون راز نهفته بر ملا گردد
بگذار ز پیش پرده بردارم
دستی که بزلف یار پیوندد
از عشق بگوی ودل ، که مروارید
من اسم عزیز دلبر آوردم
در کشتی ما هراس طوفان نیست
داند غم تلخی جدائی را
قارون که بگنج و مال می نازد
گردانه ز بام عشق بر چیند
تا چند بحیرتی ، ز موسی پرس
ناچار بنقطه ای هدف گیرد
هر کس که سخن سرو د نتواند
لعل و گهری که از لبس ریزد
«اعظم» چو طلا عزیز دارندش



جمشید سروشیار (اصفهان)

نامه‌ای از شیخ علی حزین لاهیجی

در شرح بیتی از حکیم خاقانی

«شیوه خاص و تازه»^۱ خاقانی و «طريق غریب وی»^۲ «سخن اورا از دیگر نادره گویان روزگار امتیاز بخشید و وی را بصورت چهره‌ای دیرآشنا و بدپیوند درآورد. یکی از ادبیان گذشته در این باب می‌گوید: ... اگر اشعار اورا به فکر بسیار توان فهمید و از شعر ای متقدمان کم کسی همچوای و تبعیق قواعد ملل غیر مشهوره کرده والفاظ و لغاتی که الیوم متعارف نیست در میان اشعار و آیات او مندرج است و این جهت است که بعضی از ممیزان اشعار، سخنان اورا نمی‌پسندند و الحق خصوصیتی بدان الفاظ هست که بغير از خاقانی هر که استعمال کند از درجه اعتبار ساقط است...^۳

و از همین روست که از دیر باز شعر‌شناسان دانشور به حل مشکلات و شرح پیچیدگیهای سخن وی پرداخته و مجموعه‌های سودمند در این باب ترتیب داده‌اند. آقای دکتر سجادی مصحح دقیق دیوان خاقانی در حدود ده شرح از این شروح را در مقدمه مفصل و محققانه خود بر شمرده‌اند که البته با مطالعه دقیق در فهرست کتابخانه‌های نامور جهان (بخصوص کتابخانه‌های هند و ترکیه) میتوان مبلغی براین تعداد افزود.

آنچه مادر اینجا می‌اویم هم شرحی است درباره چند بیت از خاقانی به قلم شیخ علی حزین لاهیجی اصفهانی دانشمند بزرگ و مجاهد سترگ و شاعر نازک خیال و «ادا بند» قرن دوازدهم^۴ هجری که بصورت نامه در پاسخ متذوقی مدعی به تحریر آمده است. در این نامه - که ظاهراً پس از مهاجرت حزین بهند - نگاشته شده شاعر نکته سنج و دل آزده، علاوه بر شرح آیات و تجلیل از مقام سخنور شروان و چون سائل را ادعایگری تذکر مایه یافته و برس او استخفافها کرده و ضمناً چون مقام رامناسب دیده از آنجا که از ادبیان هندی و محیط ادبی هنر ن

۱- مرا شیوه خاص و تازه‌ست و داشت همان شیوه باستان عنصری
دیوان ص ۹۲۶ چاپ دکتر سجادی

۲- هست طریق غریب اینکه من آورده‌ام اهل سخن را سزد گفتة من پیشو
دیوان ص ۳۹ همان چاپ

۳- گزیده خلاصه‌الاشعار، ظاهرآ از علینقی کمره‌ای (نسخه خطی). آقای دکتر سجادی این قسمت را بدون آگهی از نام گزیننده کتاب از مقاله‌آقای ناصح درص ۵۳ مقدمه خویش آورده‌اند. ۴- برای احوال حزین رجوع شود بتاریخ وی، چاپ اصفهان ۱۳۳۲ و بهتر از آن بمقدمه آقای شفیعی کدکنی بر گزیده اشعار او، چاپ مشهد ۱۳۴۲.

زمان دلی خوش نداشته به تعریض سخن‌ها گفته است^۱. نامه حزین که در ذیل آورده شده در خلاصه افکار میرزا ابوطالب تبریزی اصفهانی (تألیف بسال ۱۲۰۷) پس از شرح احوال شاعر درج میباشد.

خلاصه افکار که تذکرها یست شامل شرح احوال و گزیده اشعار ۴۹۲ تن شاعر از قدیم ترین عهد تاروز گار مؤلف، مجموعی است با ارزش از آن رو که علاوه بر منتخبات اشعار گویندگان، گهگاه از شاعرانی که دارای آثار متعدد بوده‌اند نیز قطعاتی به نثر در آن آمده است که نامه حزین نیز از آن جمله میباشد. این تذکرها متأسفانه هنوز بچاپ فرسیده و نسخی از آن در کتابخانه‌های ملک‌ولاهور و بانکی پور و بادلیان و ... موجود میباشد و مأخذ مادر نقل این رساله، نسخه‌فیس و زیبای کتابخانه ملک است.^۲ نثر این نامه چون آثار دیگر حزین نثری است صریح و روشن و نامتکلف که از حیث اسلوب و سلاست از بهترین نمونه‌های نشرساده قرن دوازده هجری است^۳. واما نامه:

«طومار مرسله متنضم سؤال معنی ایيات حکیم خاقانی که در سخنوری حسان‌العجم و اشکال و اعراض بر بعض آنها بود، رسید با آنکه ضعف دماغ و بصر مساعد مطالعه نبود از نظر گذشت و در شکفت افزود چه آن عزیز را به فکر اشعار حکیم مذکور افتادن چه حاصلی و ثمره‌ای بخشید و در میانه چه مناسبت و کدام فایده بر آن مترتب است و اختصاص این چند بیت را به سؤال واشکال چدر جهان، چه تمام دیوان او بریک سیاق ویک منوال و در نظر آن عزیز از آغاز تا انجام مشابه الاجزا و بریک درجه ازابهام (در اصل، الهام) و عدم انسخاه بود. پس بر تقدیری که این چند بیت تصحیح ووضوح یابد چهماهیه منفعت به آشنازی و فهم آن دیوان و امثال آن اشعار خواهد بخشید و در این جزء از زمان خاصه مملکت هندحال این است که از ندانستن معنی شعر حکیم خاقانی بلکه از ندانستن عدد نماز پنج کانه اصلاً نقص و مضرت دنبوی و عیب و حقارت معنوی متصور نیست چنانکه از ندانستن علوم و معارف اولین و آخرین وارتقاء نفس به اعلیٰ مدارج صدقین هیچ‌گونه قدر و منزلت محتمل نه^۴، چون مدار روز گار براین است آن عزیز خود را به رنج نیفکند و ازین مقوله‌هر گز نیندیشد و اگر همت آن عزیز احیاناً از این مرتبه برتر است اول گرد هو سنای از اذیال آمال افسانه راه ورسم تکمیل و تحصیل بشناسد و بر آن روش طلب مقاصد را پیش نهاد گرداند و بداند که جواب مشفقاته مرسؤلات اورا اینست که بقلم آمد و مرا سر بر گ افسانه سنجی شرح ایيات نیست ولیکن چون مستنبط شد که آن عزیز را شبهه فهم و دخل و تصرف در هر چیز عارض شده و خاقانی بیچاره در جنب طبیعت نکته سنج بس خوار و حقیر جلوه نموده لهذا به احتمال اینکه شاید اذاله آن

- ۱ - برای اطلاع از روابط و مشاجره حزین با شاعران فارسی گوی هندی همزمان وی نیز رجوع شود بمقدمه آقای شفیعی از صفحه ۳۲ به بعد!
- ۲ - رجوع کنید به کتاب تذکرہ نویسی فارسی در هند و پاکستان، علیرضا نقوی، تهران ۱۳۴۳ ص ۴۷۷ به بعد.
- ۳ - این کتاب بشماره ۳۳۰۳ در کتابخانه ملک ضبط است.
- ۴ - رجوع کنید به سیک شناسی بهار و ج ۳۰۵ تهران ۱۳۳۷
- ۵ - و در زمان ما در ایران هم.

خطرو و پندار که بداعیت جهل مرکب است گردد چند کلمه با عدم مناسبت به حال وضيق مجال مینگارد : اولاً آن عزیز بداند که خاقانی را کمال مرتبه سخنوری به استحقاق مسلم است و اورا در عجم همان منزلت است که امرؤ القیس را در عرب . اگر معانی و حسن بلاغت او را توانند یافت عجب نیست و مقام لبگشودن به تعریض نه و مناسب مقام است این چند بیت که نوشته اند :

بنگر چه ناخلف پسری کن وجود تو دارالخلافه پدرست ایرمان سر^۱
 ایرمان را اینزمان ، خوانده اند ، معنی ایرمان ، درین وافسوس است و آن چه عاریت باشد . دنیا را که دارالخلافه ابوالبشر خلیفة الله است خانه عاریت فرزند ناخلف گفته به اعتبار اینکه افعال حسنہ که باعث قدر و منزلت اوست در آن از او به ظهور نمی دسد ، مثل شخصی که به عاریت در خانه ای ساکن باشد و به ضروریات آن نپردازد . دیگر این بیت نوشته اند :

لعل تو طرف زر است بر کمر آفتتاب^۲ وصل تو مهرتب است در دهن از دها
 طرف زر - که به طاء مهملاه است - ، ظرف به معجمه خوانده اند و از قرائی ظاهر شد که مهره تبرا که به معنی مهره است مشهور که دفع تب میکند ، مهر (به کسر اول) و بت به معنی صنم خوانده ، بهر حال طرف زر عبارت است از آنچه که در پیش کمر از طلا یا جواهر و امثال آن می بندند ، چون لبودهان در وسط چهره است فرمود که لب تو طرف زر است بر کمر آفتتاب ووصل اورا مهره تب گفته که در دهن از دها باشد چه تحصیلش محال یادشوار خواهد بود و در مصراج نخست هم اشاره به همین نوع فرموده . دیگر این بیت مرقوم شد :

جام فرعونی اندر آر که صبح دست موسی بر آرد از کهسار^۳
 در آثار مورخین است که فرعون راجام زری بود که چهار کس او را گرفته در مجلس او دور می دادند و در پایان صحبت آن را به مطریان انعام میکردند^۴ . در این مقام ، مراد ، رطل گران است و از دست موسی مطلب ، آفتتاب است که به مناسبت جام فرعون استفاده نموده بعلاوه تشییه صفت تنویر ، و عجب است که در ذیل این بیت قلمی شده که ماحصل ولطف این قسم شعر چیست ؟ حاصل را خود بیان کردیم ولطف و بلاغت و نهایت حسن لفظی و معنوی را سنجید گان داندیل فهمند . بیاد است که در کتابی دیده شده منقول از مجدد همگریزدی که میگفته چنانچه قراء مواضع سجود تعیین نموده میدانند من نیز هر بیت خاقانی را موضع سجده می دانم ، غایتش اینکه بعضی سجده واجب و بعضی سجده مندوب . دیگر این دو بیت را نگاشته اند :

۱ - دیوان ، ص ۱۵ ، برای معنی دقیق ایرمان سرا و ایرمان رجوع شود به حواشی نقیس استاد معین ذیل این دو واژه در جلد اول برهان قاطع چاپ زوار . ۲ - دیوان ، ص ۳۷ ، مصراج اول این بیت در دیوان چنین آمده است : لمل تو طرف زداست بر کمر آسمان ۳ - دیوان ، ص ۱۹۵ ۴ - مقایسه شود با معنی این ترکیب در غایاث اللغات چاپ تهران ج او لص ۲۸۳ که از شرح خاقانی (۴) نقل شده است .

کسری و ترنج زر، پرویز و ترۀ ذرین
بر باد شده یکسر از یاد شده یکسان^۱
پرویز کنون کم شد زان گمشده کمتر گو
ذرین تره کوب خوان زان کم تر کوا برخوان
این قصیده در وصف مداين که خانه خسرو عادل انوشیروان بود در عبرت و انتباه از
خرابی آن فرموده . بسياری از الفاظ اين هردوبيت را به تصحيف کلمات مهمله نوشته‌اند و چه
مقدار قبيح است که با عدم قدرت برخواندن عبارت ، تهجهين و اعترافن بر کلام کنند . توفيق
خودشناسي و انصاف و روزی همگنان باد . در اخبار مذکور است که نوشیروان ، ترنج طلا از
اجزای ماحضر خود داشته و خسرو پرویز بجای سبزی که فرمایه ترين اسباب مایده است ، تره
ذرین معمول نموده و بعد از برداشت سفره آن ترنج و تره رامخصوص چاکران هر کس که برخوان
نشسته بوده اندميداشتند و در بيت دوم ، خوان اول بمعنی سفره است و دويم به معنی خواندن .
يعني چون پرویز که خوان را به ذرین تره می آراست گم شد ذرین تره او بر سفره روزگار
کجا است ؟ پس میفرماید : زان کم تر کوا برخوان . يعني چون از آن حال بیاد آري اين آيد
بخوان : کم تر کوا من جنات و عيون وزروع و مقام کريم و نعمة کانوا فيها فاكهين^۲ (چند بـ
جا گذاشتند از بستانها و چشميه ساران و کشتها و منزلهای پسندیده و نعمت هائی که بودند در آن
کامياب) يعني متذکر شو و وصف کن شمهای از بیوفای روزگار را .

ديگر اين بيت که مرقوم شده :

آتش غم پيل را دود بر آرد چنانك صدره پشه شود صورت خفتان او^۳
صدره را که يك کلمه است ، دو کلمه ، مرکب از ، صد ، عددی و بره ، مخفف راه
پنداشته‌اند و محققند ! چه از فارسي بغیر از کلمه‌اي چندکه در نان و آب خواستن بكار آيد به
گوش نخورد ! صدره ، پيراهن است و مراد اينکه غم ، پيل را چنان ضعيف ميکند که صورت
خفتانش که پوست اوست پيراهن پشه ميگردد . دیگر ازین بيت سؤال نموده :

در مدحت تو به هفت اقلیم شش ض به زند سخنوران را^۴
در فخر يه گفته ، شش ض به ، طرح دادن شش بازی است حریف را يعني به نوعی که زبر
دستان مقمر حریف را شش بازی طرح داده غالب می‌آيند ، نسبت من با سایر سخنوران همانست .

* * *

این بود آنچه با عدم اقتضای مقام ، بیخواست بر زبان قلم جاري شد و حق کلام حکیم
مزبور را مجالی دیگر باید و در فرس ، سخن هیچکس از استادان درمنز و کثرت معانی بهفواید
کلام حکیم خاقانی نیست واگر او در عجم نبود هر اینه مرتبه شعر فارسی ناقص مانده بود .

- ۱ - ديوان ، ص ۳۵۹ . اين دوبيت بامتن ديوان اندك اختلافی دارد . در شرح اين دوبيت
در يكى از شماره‌های اخير يغما (ياد نیست کدام شماره) فاضل گرامی آفای خديو جم مطالibi
نوشته‌اند سودمند و محققا نه .
- ۲ - سوره دخان آيه ۲۵ تا ۲۷ . ديوان ، ص ۳۶۴
- ۳ - ديوان بجای ، « دود » در مصraig اول درد ، وبجای ، شود در مصraig دوم سزادآمده است .
- ۴ - ديوان ، ص ۳۴

ایرج افشار

خط یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن یغمای جندقی که خوانندگان مجله یغما در مجلدات متواتری مجله اطلاعات مفیدی از ودارند خطی خوش داشت و در رقعه نویسی ذوقی خاص، مقداری از مکتوباتش خصوصا آنها که به فارسی است در کلیاتش چاپ شده است.

اخیراً دوست عزیزم تیمسار سرتیپ علی طباطبائی اوراقی چند از باد داشتها و ورق پاره‌های مرحوم فدائی علوی پدر همسر خود را در اختیار اینجانب قراردادند و در میان آنها چند ورق از بیاض مرحوم محمدحسین رئیس‌الكتاب بود و از جمله اوراق این بیاض چهارمکتوب به انشاء و خط ابوالحسن یغمای جندقی است که اینک بصورت عکس در مجله یغما چاپ می‌شود. یادداشتی هم به خط مرحوم رئیس‌الكتاب که مر بوط به پشت یکسی از همین مکاتیب است جهت نمودن خط خوش او درینجا چاپ می‌شود.

رئیس‌الكتاب از منشیان مشهور عصر ناصری است و در سفر عتبات ناصرالدین‌شاه همراه بود و علی الظاهر سفرنامه شاه را او تنظیم کرده است.

رئیس‌الكتاب خلاصه منازل‌سفر را در بیاض خود نیز آورده است و یک صفحه از آن را بطور نمونه در مجله راهنمای کتاب (شماره ۴، ۳ سال دوازدهم) چاپ کردام

لله در در رئیس

مکتوبی درین ماتم خذه کریم ولی کمال
و صحر حضرت رئیس
حکم لشتر خیه لک رئیس
این الله له حیون علی کریم خذه
الی کنتر فهر لرس کشند
عکس رئیس المولی ع ۱۳۳
در روز ۲۷ آذر ۱۳۳۰
مرت رئیس



رئیس الله

زیرنویس شنبه شب تعلیمات

لِزْكُورَاتٍ لِعَمَّارَت

خال默ضا طاهر استاد ادبیات - شهرضا * تصحیحی در فرهنگ فارسی *

یرنا

در برهان قاطع مصحح استاد دانشمند جناب آقای دکتر محمد معین آمده است : برنا :
بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده ، جوان و نوچه اول عمر و ظریف را گویند - و
معنی خوب و نیک هم هست - و حنارا نیز گویند که بر دست پابندند و بضم اول هم آمده است.
و ذیل برناک آمده : بفتح اول بروزن غمناک بمعنی برنا است که جوان و نوچه اول عمر
باشد - و حنای دست و پا را نیز گفته اند، و بضم اول هم آمده است. و ذیل برناه آمده : بروزن
همراه ، جوان نوچه اول عمر را گویند - و حنای دست و پارا نیز گفته اند و بضم اول هم آمده است .
معنی اول که صاحب برهان برای این سه کلمه آورده درست است و در نظم و نثر فارسی
شواهد کافی دارد .

معنی دوم یعنی «حننا» غریب است و این بنده آنرا در این فرهنگها که بدانها دسترسی
داشته ام نیافتدام : آندراج ، غیاث اللغات ، فرهنگ فارسی معین . معلوم می شود مؤلفان
این فرهنگها شاهدی برای برنا بمعنی حنا نیافتدام که از ذکر آن خودداری کرده اند ولی
متذکر هم نشده اند که محمد حسین بن خلف به برنا معنی حنا نیز داده است و این بفلان دلیل
غلط است، آنها در این باره سکوت کرده اند. اما مرحوم ناظم الاطباء این معنی را آورده لابد
به پیروی از برهان .

صحیح این کلمه با معنی حنا «یرنا» بضم اول وفتح دوم و سوم مشدد و همزة ساکن
در آخر. یا برنا بفتح اول و دوم و سوم مشدد و همزة ساکن در آخر یا برناع بضم اول وفتح دوم و سوم
مشدد والف ممدوده در آخر است (رک المنجد و حواشی آقای دکتر معین ذیل کلمه یرننا در
برهان) ناسخی در کتابی که مرجع برهان بوده است یرننا را غیر مصبوط و یا با ضبطی ناقص
نوشته و حتی یا خطی در اول کلمه را هم با ابجد نوشته است و محمد حسین بن خلف را به غلط
افکنده است خلاصه اینکه بدنبویسی نساخ و خوش باوری و عدم تحقیق مؤلف برهان رحمة الله عليه
موجب شده است که برای کلمه زیبا و اصیل و خوش آهنگ برناه فارسی معنی نامناسب حنا
افزوده شود. بازده جایی دیگر همزة بعد از الف کلمه یرناء را بصورت کاف نوشته اند و یا مؤلف
برهان کاف خوانده و به برناک فارسی معنی حنا داده است که از آن یرناء عربی است . و بار
دیگر همین همزة آخر کلمه یرناء هاء هوز نوشته شده و یا خوانده شده است و به برناه معنی حنا
داده شده است که البته غلط است. این را نیز باید اضافه کرد که مؤلف برهان در حرف یا
خطی در بیان ششم آورده : یرننا : بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده ، بمعنای حناست

* در شماره های پیش این بحث در قسمت احتجاجات است .

و آن چیزی باشد که بر دست و پا بندند تارنگین شود و در خضاب یعنی رنگ ریش هم بکار برند. شکفت است که این مرد لغوی در اینجا متوجه نشده که در حرف باء ابجد همین معنی را به برناهی فارسی داده است.

کروش (عربی است)

وذیل کروش آورده : بضم اول بروزن خروش، شکنجه را گویند. اینجا مؤلف بر هان دواشتباه کرده اول اینکه این کلمه عربی است و وی آنرا فارسی پنداشت، دیگر اینکه کروش جمع است و آنرا مفرد معنی کرده است. در قانون ادب تأثیف حبیش تقلیسی آمده : الکروش : شکنجهها (ج ۱۹۱ ص ۱ نسخه عکسی) و در المنجد آمده : الکرش والکرش ج کروش : هی لذی الخف والظف و کل مجتر بمنزلة المعدة للانسان .

شنون

وذیل «شلون» آمده : بفتح اول بروزن زبون جانوری است از جنس شفال – و در عربی چاروایی را گویند که گرسنه ولا غر باشد و بعضی چاروایی فربه را گفته اند و بعضی چاروایی را گویند که نه فربه و نه لا غر باشد. استاد معین در حاشیه آورده اند: در مآخذ معتبر عربی دیده نشد این کلمه مصحف شنون بادونون است. در المنجد آمده : الشنون (ضد) : المهزول . السمين . الجائع . یعنی شنون از اضداد است و به معنی لا غر و فربه و گرسنه آمده است. و در السامی آمده : شنون : میان نزار و فربه (ص ۳۱۰)

پیاده

وذیل «پیاره» بباء ابجد وراء مهمله آمده : بروزن شراره هر درختی را گویند که ساق آن افراشته نبود همچو درخت خربزه هندوانه و خیار و کدو و حنظل و مانند آن. این کلمه نیز مصحف است و درست پیاده بباء فارسی و دال بعد ازاله است. در خود بر هان ذیل گل پیاده آمده است بضم اول و کسر ثانی و بای فارسی و تجتاتی بالف کشیده وفتح دال هر گلی را گویند که آنرا درخت و بوته بزرگ نباشد همچو نرگس و سوسن و بنفسه و لاله و امثال آن. و در لغت نامه علامه مرحوم، دهخدا، آمده : پیاده: جنس کوتاه از درختان؛ سروپیاده مقابل سروسواره زیرا که پیاده نسبت به سواره کوتاه و پست می باشد. (آنندراج)

بزاغ (بازاء منقوطه مشدد)

وذیل «براغ» براء مهمله آمده : با تشدید ثانی بروزن دباغ ، فصاد و فصد کننده را گویند . اینجا نیز مؤلف بر هان دو خطأ مرتکب شده یکی اینکه کلمه را فارسی پنداشته در صورتی که عربی است دیگر آنکه کلمه مذکور بازاء منقوطه درست است و وی براء مهمله آورده است .

در لسان العرب آمده : بزاغ البيطار اشعار الدابة وبضعها اذاشق ذلك الحطان منها ببعضه . و در قانون ادب تأثیف حبیش تقلیسی آمده : البزاغ : نیشور زدن . واضح است که بزاغ به معنی فصد کننده و رگزن از این ریشه است. اما این را باید عرض کنم که خود کلمه بزاغ با آنکه قیاساً درست است در لسان العرب والمنجد و قانون ادب نیامده است.

برون (جمع برة)

و ذیل «برون» آمده : «بکسر اول بروزن فسون مخفف بیرون است . . . و بضم اول مطلق حلقه را گویند عموماً و حلقه بینی شتر را خصوصاً ...» در اینجا دوخطا وجود دارد یکی آن که کلمه عربی است و مؤلف برهان آنرا متذکر نگردیده است و دیگر که کلمه جمع است و وی آنرا مفرد معنی کرده است . میدانی در السامی گوید: البرة : آنکه [برسی که] از روی باشد یا از آهن البری والبرون جمع است و در المتنجد آمده : البرة: حلقة من صفراء و ببرین : كل حلقة من سوار و مقرط و خلخال . در المعجم الوسيط آمده : البرة: حلقة من صفراء و غیره في أحد جانبي انف البعير للتدليل او في انف المرأة للزيته ج برات و بری و برون في الرفع و ببرین في النصب والجر .

فرخو

و ذیل «خو، آمده» : «... و بمعنى کندن ودر و کردن علف و بريدين شاخ درخت هم آمده است ...» صحیح کلمه «فرخو» است . در برهان ذیل کلمه اخیر آمده : بفتح اول و ثالث بروزن پرتو پیراستن درخت تاک وغیره و بريدن شاخه های زیادی آنرا گویند . و بمعنى پاك کردن کشت وزراعت و باع از خس و خاشاک هم هست .

استاد در حاشیه افزوده اند : فرخو پاك کردن کشت و باع بود لبیبی گوید :
مرکشت را خود افکن نیرو زر را بدست خود کن فرخو
«لغت فرس»

لنچ

و ذیل «انج، آمده» : بفتح اول و سکون ثانی وجیم ، اطراف و گراگرد روی و رخسار باشد و بمعنى بیرون رفتن و بیرون کشیدن هم آمده است - و امر باین معنی هم هست یعنی بیرون بکش .

کائی در مأخذ برهان لام کلمه لنچ را کاملاً به حرف نون وصل . نکرده است و محمد حسین بن خلف بن ا CHAR آنرا انج با الف در اول خوانده است . ممکن است که این خطاب را مؤلف یکی دیگر از فرنگها کرده باشد واز او به مؤلف برهان رسیده باشد . در خود برهان ذیل کلمه لنچ بالام آمده : بفتح اول و سکون ثانی وجیم .. - و بمعنى کشیدن و بیرون بردن چیزی هم هست از جایی - و بمعنى برکشیدن و آویختن هم هست ...»

نیز در برهان ذیل لنجیدن آمده : بفتح اول بروزن رنجیدن بمعنى بیرون کشیدن باشد . استاد در حاشیه افزوده اند : از : لنچ (هـ) + یدن (پسوند مصدری) جزء اول لنچ (کشیدن ، استخراج کردن) صراحة از سعدی - dhinj , dhync مأخذ است . اسدی (لغت فرس چاپ اروپا ص ۱۸) بجامتر ادف لنچ را فعل «آ - هخنن» می آورد - لنچ - LanJ (گام برداشتن ، خرامیدن) از این ریشه جدا است (هنینگ ، لنات عاریقی سعدی)

فهر

ذیل «فر، آمده» : و بضم اول کتابخانه یهودان را گویند . ظاهراً درست فهر است .

در لسان العرب آمده: وفهراليهود، بالضم: موضع مدراسهم الذى يجتمعون اليه فى عيدهم يصلون فيه، وقيل: هو يوم يأكلون فيه ويشربون:

قال أبو عبيد: وهى كلمة نبطية أصلها بحر اعجمى، عرب بالفاء فقيل فهر، وقيل هى عبرانية عربت أيضاً والنصارى يقولون فخر، قال ابن دريد: لا حسب الفهر عربياً صحيحاً. ودر المنجد آمده: الفهر: عيد للهـ وـ د او مدراسهم [بيت تـ درس فيه التوراة] يجتمعون اليه فى عيدهم.

گدیه

و ذيل «گدیه»، با كاف فارسي آمده: بكسرا اول و سكون ثانى و فتح تختاني، گدارا گويند که گدايی کننده باشد - وبمعنى گدايی هم آمده است، استاد در حاشيه افزوده اند: نیست حاجت مرا به افسانه گدیه خوش نیست گنج در خانه نزارى قهستانى «فرهنگ نظام»

در لغت نامه علامه مرحوم دهخدا برای این لغت شواهد ذيل نيز آمده است:
ساحل عمان و آنکه منت سقای آب سفرة سلطان و آنکه گدیه نان گدا
(خواجه سلمان بنقل فرنگ شعوری ج ۲ ص ۴۰۴)

مدح توکنم گدیه ز اخلاص نه از علم از بتکده چون آرم آهوي حرم را
(عرفى شيرازى بنقل شعورى ج ۲ ص ۴۰۴)

ظاهرآ صحيح کلمه در هر سه شاهد فوق گدیه است بروزن نقطه که عربی است.
در المنجد آمده: الکدیه ج گدی: الاستطاء و حرفة السائل الملح، و در فرنگ خلیلی آمده: گدیه: گدايی و دریوزگی. در چند بیت ذیل که از مشتوى مولانا جلال الدین نقل می شود کدیه آمده با کاف عربی بنا بر این صحیح همان با کاف عربی باید باشد:

او بگفتی خانه دل خلوت است خالی از گدیه مثال جنت است

(دفتر پنجم ص ۱۷۹)

شیخ روزی چار کرت چون فقیر بھر گدیه رفت در قصر امیر

(دفتر پنجم ص ۱۷۵)

انبیا هر یك همین فن فی ذنند خلق مفلس گدیه ایشان می کنند

(دفتر پنجم ص ۱۷۳)

شوره

و ذيل شوره آمده: بفتح اول و ثالث، بمعنى خجلت و خجالت باشد. اين کلمه عربی است ولی استاد در حاشيه بدان اشاره نعموده اند در المنجد آمده: الشوره: الخجلة،

کلسلکل

و ذيل كل کل آمده: ... و در عربی بمعنى سینه باشد که هم در عربی صدر خوانند. املای این کلمه بدان صورت غلط و درست کل کل است.

گرگ ، آسان

و ذیل گرداس آمده : بعض اول و سکون ثانی و دال بالف کشیده و بسین بی نقطه زده ستمکر و ظالم را گویند و با شین نقطه‌دارهم آمده است . استاد در حاشیه آورده‌اند :

خدا یا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مگرهم تو اذایشان باز داری شر گرداسان
نزاری قهستانی فرهنگ نظام

اگر لغت گرداس بمعنی ظالم و ستمکر را از این بیت استخراج کرده باشند و شاهد دیگری برای آن یافت نشود ظاهراً استنباطی غلط و نادرست است که از غلط نوشتن یا غلط خواندن شعر نزاری قهستانی ناشی شده است . بگمان این بنده بیت مذکور بدین صورت باید باشد :

خدا یا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مگرهم تو ازایشان بازداری شر گرگ (= ذئب) آسان (= هین)
واضح است که در اینجا مقصود از بی زبانان گوسفندان است که شاعر آرزو کرده است که شر گرگ از آنها به آسانی بازداشته شود . بنده به دیوان نزاری قهستانی دسترس ندارم تا صورت صحیح بیتر از آنجا دریابم . از استادان شاعر و شعرشناس که به دیوان شاعرهم لابد در تهران دسترس دادند استدعا دارم نظر خودرا بیان فرمایند .

وفات محمود جم

مرحوم محمود جم بارها به وزارت وسفارت و نخست وزیری رسید و در هنگام مرگ سناتور بود . وی نزاد خودرا به شیخ محمود شبستری می‌پیوست و در نظرداشت گلشن راز را از روی نسخه‌ای اصلی و خطی که در تصرف داشت بوسیله بنده بچاپ رساند و مرا توفیق نبود . در توضیح ایاتی عربی در مجله یغما شرحی مرقوم داشته و نیز در بیستمین سال مجله یغما شرحی تشویق آمیز به خط خود نوشته که یادگاری از محبت اوست . در روز یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۴۸

وفات یافت . رحمۃ اللہ علیہ .

یغما گران بی انصاف

بقیه از صفحه ۱۳۶۹ مجلد بیست و یکم (۱۳۴۷)

نمونه اشعار حبیب یغمائی

در حضور رضا شاه

در آبان ماه ۱۳۰۴ که دانشجویان دارالعلمين عالي به تبریک انتقال سلطنت به حضور
اعلی حضرت رضا شاه پهلوی شرفیاب شدند خوانده شد:

منت خدای را که بر او رنگ خسروی

بنشست شهریار ، رضا شاه پهلوی
شاهی دهد خدای ، بلی ، آن که را که داد
بختی بدین جوانی و فکری بدین نوی ...
ای وارت شهان عجم ، ای خدیو ملک
ای ذات تو مقدس و ای عزم تو قوى
بر آستان تو است دو چشم امیدوار
در بسط علم و فضل که امری است معنوی
علم و هنر به عصر تو آنسان شود که بود
شعر و ادب بدورة محمود غزنوی . . .

در فضیلت تجرد

در قافیه رعایت دال و دال نشده چون تفاوت را نمی شناختم :

زندگانی ای که در دنیا مجرد می کنی
خوب فهمیدی عزیزم ، آنچه باید می کنی
ای که در رفع تجرد می کنی زن اختیار
فاس گویم دفع فاسد را به افسد می کنی
فکر آزاد تو گیتی را مقید می کند
پس چرا این فکر مطلق را مقید می کنی

باقاً هم کی توان تحصیل دانش پس ز چیست
 باب معلومات را بر روی خود سد می کنی
 همچو عیسی در جهان از قیدزن و ارسنه باش

خود زنادانی است کاندر احتجاج نفس و عقل
 خواهش این می پذیری امر آن رد می کنی...



در وصف اصفاهان غزلی در هشت نه بیت :
 دل سپارد به سپاهان وز طهران گذرد
 وان که از پل گذرد خرم و خندان گذرد ..
 سر شب ها سر پل شور قیامت بر پاست

تغزل در سال ۱۳۹۱ شمسی : (۱۸ بیت و ناتمام)
 کار تدریس من امسال به از پار بسود
 خواب اگر نیستم از طالع بیدار بود
 همچو آن فوج که در حال خبردار بود ...
 من و در مکتب دوشیزه بتان استادی ؟
 به ورودم همه از روی ادب برخیزند

اعتراف : (در هشت بیت)
 راست بگویم که فکرت و خردمنیست
 چون کنم ؟ این اختیار دست خودم نیست
 نیست مرا ، دانی از چه ؟ چون خردمنیست
 نه زر و نه زور و نه مقام و نه عنوان



آغاز جنگ دوم : (قصیده ناتمام)
 مهر ماه امسال چونان ماه فروردین شود
 بس که از خون جوانان دشت و در رنگین شود
 ای که شب سر بر سر بالین گذاری هوش دار
 کاندرین شب بس کسان را خاک و خون بالین شود ..



متتفقین در تهران (۱۳۲۰)
 پس از عزیمت رضا شاه ، در هنگامی که سپاه رنگارنگ متتفقین در خیابان های طهران آمد و
 شد می کردند با نهایت اندوه گفته شد این قطعه گویا ده بیت است و در رور نامه ها چاپ شده :

کشوری بود و حدودی بد و مرزی و شهی
 های و هوئی و سلاحی و ستادی سپهی
 ظلم اگر کرد خودی کرد، ولی مارا بود
 فارغ از زحمت غیر خودی آرامگهی ...
 در دل دوست درست است که ره باید کرد
 لیکن ای صاحب تدبیر جز این بود رهی ...

ترکیب بند، ۵ بند است هر بند ۵ بیت: (۱۳۲۰)
 انگلیسا اشتباهی زشت و ناهنجار کردی
 کار خود را زار کردی کارما دشوار کردی ...
 روس هارا، رایگان در خاک ایران ره نمودی
 تا به هند آرند رو خود راهشان هموار کردی
 بود دیواری میان روس و هند، ایران، و لیکن
 خود بدست خود خراب این آهنین دیوار کردی
 راد مردی شاه ایران بود و خار راه دشمن
 از چه رو از راه دشمن بر کنار این خار کردی
 گر نبودی غافل از پایان کار، این بار بودی
 ورنکردی خبط دیگر بارها، این بار کردی ...

انگلیسا روس هر گز باز از این کشور نگردد
 گر بپنداری که بر گردد از اینجا برنگردد
 مقصدش این بوده در دریای عمان راه یابد
 روی از این مقصد نتابد تا بدریا در نگردد ...
 در فلات پاک ایران کینه را تخمی فشاندی
 کز بر آن خالی این هامون پهناور نگردد ...
 ناتمام

فعالیت شرکت ملی نفت ایران در زمینه اکتشاف و قواید

نفت در خارج از حوزه قرارداد

تاریخچه :

برای نخستین بار در سال ۱۳۰۸ از طرف دولت ایران چند نفر زمین شناس خارجی (فرانسوی) در شرق با پلسر برای اکتشاف نفت دست بکار شدند و پس از دو سال بدون اخذ نتیجه ایران را ترک گفتند سپس در اطراف قم و سمنان نیز اقداماتی بعمل آمد ولی به نتیجه نرسید. آن گاه در سال ۱۳۲۷ که شرکت سهامی نفت ایران تشکیل گردید عملیات اکتشافی توسط کارشناسان داخلی و خارجی شرکت سهامی نفت ایران نیز آغاز گردید.

از ۱۳۲۷ تا حال حاضر :

از پیست سال پیش تا کنون سازمان اکتشاف و استخراج نفت که از سازمانهای تابع شرکت ملی نفت ایران میباشد در قسمت های که در حوزه قرارداد کنسرسیوم نمیباشد در اکتشاف واستخراج نفت شروع به عملیات کرده است. مساحتی که مورد عملیات سازمان قرار گرفته در حدود ۲۵۴ هزار کیلومتر مربع میباشد. عملیات سازمان عبارت از زمین شناسی بطور دقیق و عمومی بوده است و در نتیجه عملیات فوق برای اولین بار نقشه زمین شناسی کلیه نقاط ایران در سال ۱۳۳۵ تهیه و در معرض استفاده عموم قرار گرفته است و در عین حال از تمام ایران عکس هایی به مقیاس ۲۰ هزار متر مربع میباشد. بدینه است که عکس برداری و تهیه نقشه از سراسر کشور مواجه با اشکالات فراوان بوده ولی خوشبختانه کارکنان سازمان بر تمام این مشکلات فایق آمده و عکس های لازم را تهیه و ترسیم کرده اند.

علاوه بر عملیات نامبرده که مربوط به وضع سطح اراضی بوده یکر شته عملیات زئوفیزیکی در خشکی و دریا نیز انجام داده شده است. عملیات زئوفیزیکی عبارت از تحقیقاتی است که در باره تشخیص طبقات زیرزمینی انجام میگیرد و مسائل برداشت های مغناطیسی - نقل سنجی و لرزه نگاری میشود. این عملیات در مسافتی قریب به هزار کیلومتر مربع در کرگان - مازندران - دشت مغان - سرخس - ساوه - سمنان - سیاه کوه - دریای نمک - کرمانشاه - نفت شاه وغیره اجرا شده است.

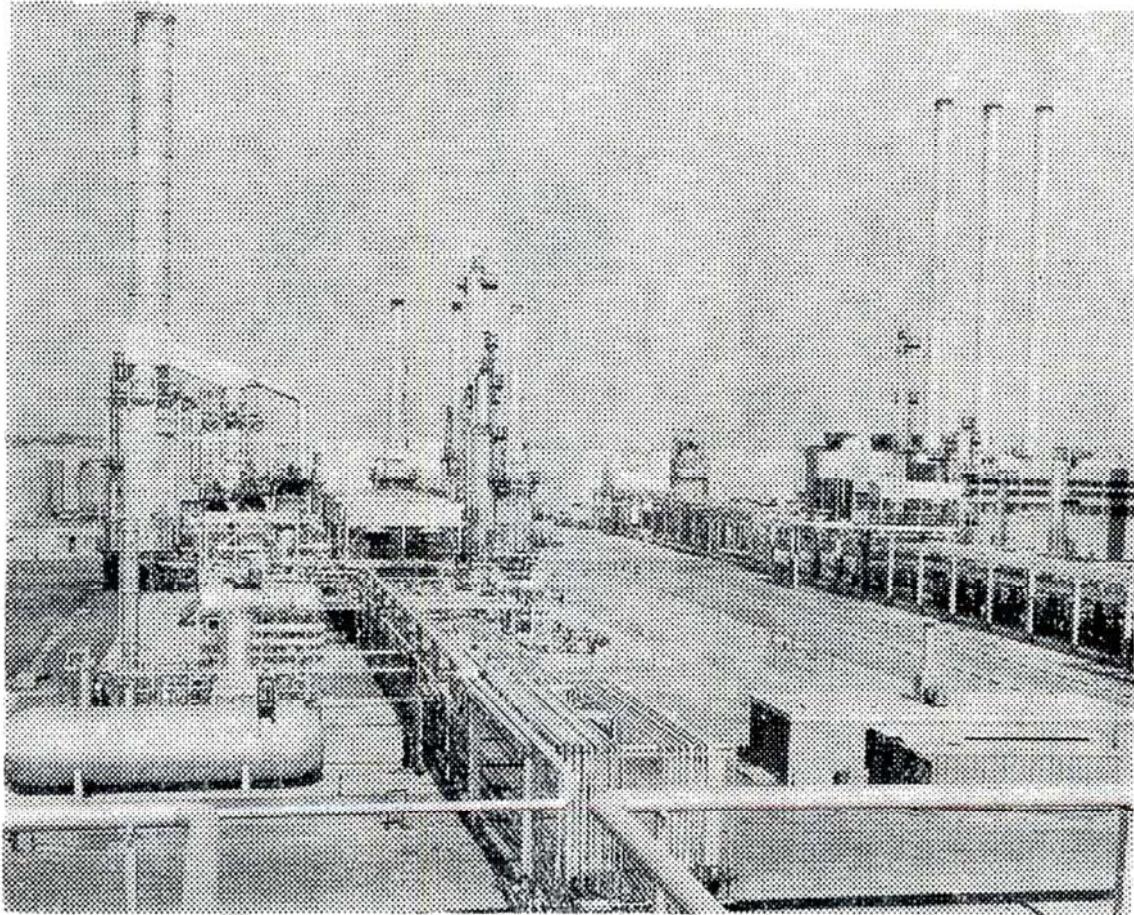
این عملیات در قسمت خشکی جریان یافته و تکمیل شده است و گذشته از عملیات خشکی در بحر خزر و قسمتی از خلیج فارس نیز اقدامات زئوفیزیکی انجام گرفته است. نکته جالب توجه اینکه با اقداماتی که در مورد تربیت کارشناس داخلی انجام گرفته تقریباً تمام عملیات اکتشاف و استخراج توسط کارشناسان ایرانی انجام میباشد.

نقشه برداری :

بمنظور اینکه برداشت های زمین شناسی و زئوفیزیکی با هم تلفیق شود و نقطه ای که برای حفر چاه در نظر گرفته میشود دارای دقت کافی باشد بک واحد نقشه برداری در سازمان

اکتشاف و استخراج تأسیس گردید. واحد نقشه برداری موفق شد در حدود ۲۲۰ هزار کیلو متر مربع را نقشه برداری کند و کلیه این نقشه‌ها در اختیار سازمان جغرافیائی کشور گذاشته شده است و باین ترتیب شرکت ملی نفت ایران توانسته است به تسدیق و تنظیم جغرافیای کشور کمک مؤثری انجام دهد.

علاوه بر واحد نقشه برداری سازمان اکتشاف و استخراج دارای آزمایشگاه‌های متعدد زمین‌شناسی می‌باشد در این آزمایشگاه‌ها نمونه‌هایی که توسط زمین‌شناسان در عملیات صحرائی جمع آوری شده یا نمونه‌هایی که از چاههای حفاری شده بدست می‌آید مطالعه می‌گردد. در مدت این بیست سال (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۷) بیش از صد هزار نمونه در این آزمایشگاه‌ها مورد مطالعه قرار گرفته است. در حال حاضر آزمایشگاه‌های شرکت ملی نفت ایران بواسطه دارا بودن وسائل کافی مجهز‌ترین آزمایشگاه خاورمیانه می‌باشد.



نمایی از تأسیسات پالایشگاه طهران

عملیات حفاری :

زمین‌شناسی و نقشه برداری مقدمات لازمی برای انجام عملیات حفاری می‌باشد. سازمان اکتشاف و استخراج پس از انجام مقدمات نامبرده شروع به حفاری کرد اولین چاهی که شرکت ملی نفت ایران حفاری کرد چاه موسوم به البرز در اطراف قم بود که در سال ۱۳۳۰

شروع شد انتخاب این محل برای آن بود که اگر در آنجا نفتی بدست می‌آمد این قسمت از مملکت از نفت جنوب بی نیاز می‌شد در هر حال عملیات حفاری در این محل با فوریت آغاز گردید و چندین دستگاه حفاری خریداری گردید و توسط یک مقاطعه کار بکارانداخته شد. علاوه بر چاه البرز قم شرکت ملی نفت ایران در ظرف مدت این بیست سال - (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۲۷) برای بدست آوردن نفت و گاز در حدود ۵۵ حلقه چاه در آذربایجان (دشت مغان) در شمال در ناحیه مرکزی و شمال شرقی حفاری کرده است از این ۵۵ حلقه چاه ۱۴ چاه گاز و نفت قابل استفاده است و از آن بهره برداری می‌شود و نیز ۲۲ حلقه چاه نسبت کم عمق در مازندران و گیلان و ناحیه مرکزی حفر شده است.

سریعترین چاه در چند ماه پیش در نقطه شاه در مدت ۲۸ روز حفاری شد عمق این چاه ۳۰۶ پا می‌باشد. اما عمیقترین چاه در ناحیه مرکزی گران بعمق ۱۵۶۱۴ پا سال گذشته حفر گردید این چاه عمیقترین چاه در خاور میانه است.

تعداد دستگاههای حفاری شرکت ملی نفت ایران در حال حاضر بشرح زیر است :

برای حفاری حیلی عمیق تا حدود ۲۰ هزار پا یک دستگاه

برای حفاری عمیق تا حدود ۱۵ هزار پا دو دستگاه

برای حفاری عمیق تا حدود ۱۰ هزار پا یک دستگاه

برای حفاری تا حدود ۵ هزار پا یک دستگاه

از این دستگاه سبک برای ترسیم چاهها استفاده می‌شود.

در ظرف مدت بیست سال گذشته شرکت ملی نفت در دشت مغان و ناحیه مرکزی و شمال و شمال غربی ۵۵ حلقه چاه نفت و گاز حفر کرده است و تقریباً نتیجه حفاری ۲۵ درصد از این ۵۵ حلقه چاه ثبت بوده است و گاز و نفت و یا هم گاز و هم نفت از آن چاهها بدست آمده است.

خدمات مهندسین نفت :

مهندسين نفت علاوه بر اکتشاف واستخراج نفت و گاز ناچار برای انجام کارهای مورد نظر راهها را تسطیح و هموار می‌کنند و از این طریق نیز بسود کشور خدماتی انجام میدهند و راههای فرعی را به شبکه راههای اصلی اتصال میدهند و تا کنون در حدود هزار کیلومتر راه در نواحی مختلف کشور ساخته‌اند که مورد استفاده عموم می‌باشد. نتیجه فعالیت‌ها و خدمات مهندسین در ظرف بیست سال (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۲۷) بطور اختصار بقرار زیر است.

۱- میدان نفت البرز :

ذخیره این میدان در حدود ۳۵ میلیون بشکه نفت برآورده است اگرچه مختصراً از آن از بین رفته ولی آنچه استخراج شده و بفروش رفته یکصد و سی میلیون تومان برای شرکت ملی نفت ایران درآمد داشته است. طبق آزمایش‌های چندماهه اخیر ممکن است روزی ۵۰۰ بشکه نفت از این مخزن استخراج شود.

۲- میدان گاز سر اچه :

ذخیره گاز این میدان در حدود نیم متر میلیون پایی مکعب (۱۴ بیلیون متر مکعب) پیش بینی شده است که ۱۵ میلیون بشکه نفت سبک با آن همراه است.

۳- میدان گاز تنگه بیجار :

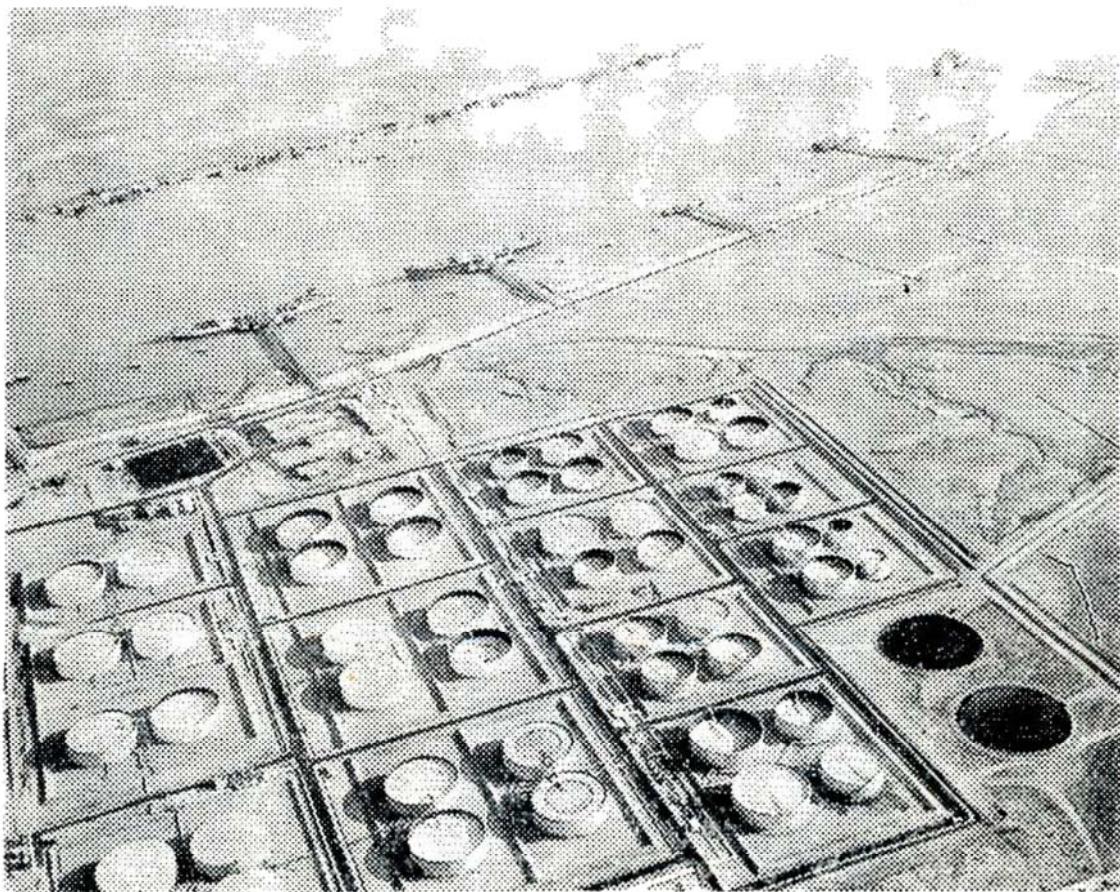
ذخیره این میدان در حدود ۳ متر میلیون پایی مکعب (معادل ۸۵ بیلیون متر مکعب) میباشد که مقداری نفت سبک و مقداری گوگرد همراه دارد.

۴- توسعه میدان نفتی نفت شاه :

این میدان یکی از قدیمی ترین میدانهای نفتی ایران است. مخزن آن میان ایران و عراق مشترک است و سالهاست که از نیمی از این مخزن خود را پالاشکاره کرمانشاه و نفت شاه تأمین میشود پس ازملی شدن صنعت در ایران این ناحیه بطور ملی بشرکت ملی نفت ایران و اکذار گردید و از آن تاریخ مستقلاً توسط شرکت ملی نفت ایران اداره میشود.

۵- میدان گاز خانگیران سر خس :

ذخیره این میدان در حدود ۱۸ متر میلیون پایی مکعب (معادل ۵۰۰ بیلیون پایی مکعب) است و یکی از بزرگترین میدانهای گاز جهان بشمار میآید.



منظره هوایی مخازن نفتی و اسکله‌های بارگیری
بندر ماهشهر

ارزش ذخیره‌های فوق برمبنای حداقل قیمت بیش از سی هزار بیلیون تومان برآورد شده است که نسبه رقم بسیار بزرگی میباشد.

آمار کادر اکتشاف و استخراج :

در سال ۱۳۳۷ یعنی ده سال پیش تعداد ۱۵۹ کارشناس و کارمند ایرانی و خارجی در سازمان اکتشاف و استخراج مشغول کار بوده‌اند ولی اکنون تعداد کارشناسان خارجی به شش نفر تقلیل یافته که آنها هم فقط سمت مشاورت دارند. چون در سال‌های اخیر شرکت ملی نفت ایران با اعزام دانش آموزان بخارج و تربیت کارشناسان در داخل کشور توانسته است تمام کارهای اکتشاف و استخراج نفت را بدبست کارشناسان آزموده ایرانی اداره کند و از کارشناسان خارجی بطور کلی بی نیاز گردد.

* * *

این بود خلاصه مختصری از عملیات اکتشاف و استخراج نفت در خارج حوزه قرار داد که مستقلاً توسط شرکت ملی نفت ایران انجام یافته است.

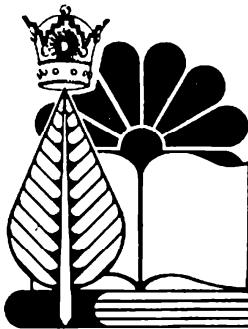
* * *

مجله یغما - هر ایرانی به سهم خود اقداماتی که در گسترش صنعت نفت در هر نقطه‌ای از کشور می‌شود باید سپاس‌گزار باشد. چند سال پیش جناب دکتر اقبال مژده دادند که در منطقه کویر مرکزی ایران نیز در اکتشاف و استخراج نفت اقدام خواهد شد. امید است این وعده به انجاز و این اقدام به نتیجه پیوند مکرر هم ولایتی‌های یغما نیز در برابر رنج و کوشش و کار از این خوان نعمت بهره‌ای برند، و آن ولایت دورافتاده محصور در کویر، آبادی یا بد ان شاء الله.

دھوت

دلم را بانیازی آشنا کن	خداؤندا مرا از من رها کن
غبارش را به عشقی مبتلا کن	تن فرسوده‌ام را خاک ره ساز
نا - نا	

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :



امشراط بنیاد فرهنگ ایران

سمک عیار

تألیف

فرامور زین خداداد بن عبدالله الکاتب الارجاني

با مقدمه و تصحیح

پروین نائل خانلری

سمک عیار داستانی است عامیانه ، نظیر داستان‌هایی که سبقا در قهوه‌خانه‌ها و سا باطها و در شب نشینی‌ها نقل می‌کرده‌اند مانند: اسکندر نامه، و رستم نامه، و شیر و یه، و حسین کرد و امیر ارسلان و جزاین‌ها.

پهلوان داستان خورشید شاه پسر مرزبان شاه است که پدرش پادشاه حلب و شامات و ایران و توران است و مادرش دختر پادشاه عراق . این شاهزاده با پیش آمدی شگفت‌عاشق «مه پری» نام دختر پادشاه چین می‌شود و برای دست یافتن به معشوقه بدان کشور می‌رود و گرفتاری‌های گوناگون پیدا می‌کند و به رنج‌ها و سختی‌ها درمی‌افتد ، و به ناگزیر رزم‌ها می‌کند و سال‌ها دران کشور می‌ماند ...

از جمله یاران وی عیاری است به نام «سمک»، که خورشیدشاه ازوی پناه ویاری می‌جوید، و چنانکه شیوه و روش عیاران است، سمک در مرحل گوناگون خورشیدشاه را مددها میرساندو یاری‌ها می‌کند ، واژاین گونه مطالب که شیرین و گیرنده است وطبع گرایش پیدا می‌کند که باشتباب کتاب را به پایان برد.

مصنف کتاب کاملاً معلوم نیست زیرا داستان‌هائی بدین نمط در طی قرن‌ها و روزگارها چندان شاخ و برج می‌باشد که نمیتوان گفت مصنف تنها یکی است اما جمیع کننده نسخه حاضر فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجاني شناخته شده و این فرامرز مصنف اصلی را صدقة ابن ابوالقاسم معرفی کرده و مکرر بر مکرر راوی داستان باین گونه عبارات یادشده: خداوند حدیث- ابن ابوالقاسم- مؤلف اخبار- خداوند حدیث و راوی قصه- مؤلف اخبار و راوی احوال- راوی اخبار ...

تصور شده است که ریشه بعضی از داستان‌های کتاب به روزگاران پیش از اسلام می‌پیوندد و نیز در کتاب تاریخ سیستان بوجود دو فرقه به نام‌های «سمکی» و «صدقی» اشاره شده، و اگر در این مورد تحقیقی بیش شود شاید مأخذی دقیق تر بتوان یافت و این همه نکاتی است که مصحح دقیق داشتمند در مقدمه به اجمالی‌دادگرد و مژده داده است تحقیقات خود را کاملتر و مفصل‌تر در پایان جلد سوم بازنماید.

* * *

آنچه بیشتر مورد عنایت و توجه است انشاء ساده و روان و بی‌تكلف و بلینغ و بدیع و شیوا و خوش تر کیب و لطیف و نمکین کتاب است و از این جهات می‌توان این تألیف را در ردیف بهترین آثار ادبی قرن ششم و هفتم بشمار آورد. ترکیبات نادرست و نامآنسوس در این کتاب نیست. جمله‌ها با کوتاهی و فشردگی چندان گویاست که در دیگر آثار ادبی همانندش را کمتر می‌توان یافت. در توصیف بزم و رزم و پهلوانان و طلوع و غروب و جزاین‌ها استعارات و اصطلاحات و امثال و عباراتی شاعرانه بکار می‌برد که با تأمل باید نگریست.

در ضمن مطالعه‌ای با اجمالی، بعضی نمونه‌ها از لغات و امثال واوصاف و قواعد زبان، و جمله‌هایی بر گزیده یادداشت شد که این نمونه‌هارا نمیتوان نادیده انگاشت و سزاوار دانست در این جا نقل کند، اما خواننده‌ذلتی تمام آن‌گاه خواهد یافت که خود کتاب را بجوید و با فرصت و دقت مطالعه فرماید. اینک نمونه‌ها:

۱ - لغات و اصطلاحات

جوشنی ناخنکی: «و از بالای آن زرهی داودی کردار در بر کردو جوشنی ناخنکی در پوشید.» (۲۵۵)

دودانگ از شب: «تامقدار دودانگ از شب تیره انجام در گذشت.» (۴۴۴-۴۳۳) در باقی کردن: به وقت دیگر محول ساختن- فعلاً واگذاشتن «و این جنگ در باقی کنیم تا خلقی هلاک نشوند» (۱۴۴) - شراب خوردن در باقی کن تا آن روز که این کارها روشن شود (۱۸۰) - من توبه از این کار بکردم و عیاری و شبروی در باقی کردم و نتوانم توبه شکستن» (۳۴۴).

در بعضی از فرنگ‌ها «در باقی کردن» را به انجام رساندن و تمام کردن معنی کرده‌اند و ظاهراً اشتباه است.

گداخته شدن: «حل شدن ... تا دارو در قدح شراب گداخته شد.» (۱۹۷)

گرهاگرم : بسیار گرم، «... راه تو دور است و گرما گرم است و سرای من نزدیک است.» (۲۲۴)

تنگ شب: غروب آفتاب. نزدیک شب و هر جایی می گشت تا تنگ شب در دید. (۲۳۰) . (۱۲)

شکیل: پابند اسب «... و اسبان راشکیل بر نهادند.» (۲۳۰) - شکال هم بدین معنی است **کاری گری**: فن، صنعت. کار گری «... و خدمت عیاران و جوانمردان می کنم و کار یگری کنم آن برای نام می کنم.» (۲۹۷)

گواب : چاله آب، محلی که آب جمع شود. مرکب از دو کلمه «گو» و «آب»، «... تا شیر برسید به آبی فراوان - شیر خود را در آن گواب انداخت.» (۳۱۶) **جفت** : غلاف شمشیر. «... و تینه های الماس رنگ از جفت جدا کردند.» (۵۲۷) و صفحات دیگر)

شیو : شیب، نشیب. « و در آن حال که از قلعه به شیو می آمد.» (۳۳۵) **شطارت** : بی باکی، خباثت. مبارز طلبیدن. « گفت ای فرومایه این چه شطارت است که می کنی؟» (۳۵۲) و صفحات دیگر. [- شطارة] اتصف بالدهاء والخبائة. (المنجد) **تعلیم افکنندن** : یاد دادن، آموختن « سمک اورا به بند و تعلیم افکنند بود.» (۴۵۹) **گفتاره** : گفت و گوی سخت میان دونفر - سنجیزه. « هیچ عداوت و گفتاره میان نبود.» (۴۹۹) ... گفت مرا با سمک و جماعت عیاران که با هم بودیم گفتاره ای افتاد. (۵۰۶) **ناچار گفتاره بودی**. (۱۲۶)

گوشت آبه: آب گوشت. « مهرویه گفت ای زن بر خیز و گوشت آبه به خورد و دیگر ساغر زدن. » (۸۵) **شادی خواری** : بسلامتی یک دیگر ساغر زدن. « یک روز شراب می خوردم شادی تو باز خوردم.» (۳۲۷) و دیگر چهار صدر عیار پیشه و جوانان چالاک شادی وی خوردن و به خدمت وی رفته اند. ای مادر، من نیز شادی وی خوردم. به خدمت وی خواهم رفقن. « (۴۰۸) **سه‌میدن** : به بیم اندر او قتادن.

آدمی گری : انسانیت. « روح افزا عورت پوشیده به استقبال پهلوان بیرون آمد و سلام داد و مراعات نمود و شاهزاده را نیز بید و به رچه بهتر آدمی گری کرد در خانه در آورد.» (۴۶).

غمخوارگی : غم خواری. « بermen شفت نمای و غم خوارگی کن.» (۸۶) **درسپردن** : لودادن : « زرند جراح سو گند خورد به یزدان دادار کرد گار که سر تو نگاه دارم و در نسپارم و نیازارم.» (۸۶) ... سمک گفت اگر سو گند خوری که رازمن آشکارا نکنی و مرا در نسپاری. « (۳۰۲) ... طرمه شه بد فعلی به جای آورد که از نامرد هر گز مردی نیاید و سو گند به دروغ کرد و مارا درسپرد.» (۳۰۴)

مجھول زاده : حرام زاده، بی پدر. « ... مهپری دختر شاه است و تو مجھول زاده ای اورا به تو ندهد که ترا پدر پیدا نیست.» (۱۸۳)

بودیت: بودید (به لهجه اصیل کهن) « ای پهلوانان به چه بازمانده بودیت.» (۱۳۹) **دیگ** : دی. روز گذشته. « کجا شد کوهیار که دیگ روز با من نبرد آزمود؟» (۵۰۶)

ناداشت : عیار، گدا، بی نوا، پریشان، ذلیل، مجھول، شب رو، دزد، بی شرم، او باش ... داین کار در جهان کس نکرد و نکند مگر سمک ناداشت کرده است. (۲۳۸) .. و

مردی ناداشت و عیار پیشمام . (۲۹۷) .. گفتند اومردی ناداشت است . در پسی افتاده است . (۳۸۵) .. در سالی سه هزار دینار به من رسید و بـ، نام ناداشتان . (۴۱۶) ارمنشاه گفت این حرامزاده تا در خدمت ما بودی دزدی و ناداشتی کردی و شب روی و قتالی . (۴۲۹) .. عقل من کجا بود که دختر پادشاهی بر دست ناداشتی دادم ؟ (۴۳۹) سملک ناداشت کیست . (۴۴۸) .. از بهر قومی دزدان و ناداشتان . (۵۲۲) .. با این نار چه سازیم از دست این قوم ناداشت او باش . (۵۳۹)

دست بانه : دستکش چرمی برای نگاه داری مرغ شکاری بر دست ، « از بهر شکار بازان و شاهین و چرخ و یوز و سگ و آنچه بدین ماند بسیار داشتی بفرمود تا همه بیرون بر دند و شاهزاده از بازار خانه انگشت بانه و دست بانه خواست . » (۱۰)

خوارش کردن : تیمار کردن ، قشو کردن ، « و اسب را خوارش کرد . » (۱۲)
دستارچه : حوله . « و به دستارچها ، دستها پاک کردن . » (۶۴۰)

واشگونه : بازگونه و کارمارا واشگونه افتاد . » (۵۵۷)

درق : سپر « .. و درقها در سر کشیدند . » (۵۲۷) در عربی « درق » جمع « درقه » است . (الدرقة) الترس من جلود لیس فيه خشب ولاعقب . ج درق .

نمونه‌ای از امثال^۱

چون آب آمد ترشی از سر که رفت : « این بازار ایشان تا کنون گرم بود که من نیامده بودم . » (۶۴۰)

درجوال زرشده بود : « عیلاق خود در جوال زرشده بود بفرمود تا ایشان رادر گذرانند » (۵۹۴) یعنی قبل از شوت ستانه بود و گفت جواز عبور بدهند .

نه خمیر و نه فطیر : « سملک عیار گفت ای پهلوان نه پادشاهی و نه امیری است که اورا در بند داریم . عاجزی است . از مردان چنین ، هیچ کار بر نماید . رها کن تا برود . نه خمیر و نه فطیر ، از هزار مرد چنین ، هیچ کار بر نماید . » (۵۶۱) یعنی هیچ گونه ارزشی ندارد ، دیگری بیزم که دود آن آتش با آسمان روید : « دویکر دیگری از بهر خورشید شاه و مه پری می‌بزم که دود آن آتش به آسمان رسد . » (۳۶۸)

هر بار سبوی از آب درست نیاید : « اکنون در کار بیدار و هشیار باش که هر بار سبوی از آب درست نیاید و در این معنی دویست گفته‌اند :

صدبار بگفتم ای نگار خوش خوی	سنگ است لب جوی ، نگه دار سبوی
بسیار سبوئی که برنداز لب جوی	گریان آید ز جوی بشکسته سبوی
(۳۷۹) و این رباعی بی‌عیب نیست .	

بادنجان تخمه را آفت نرسد . تظیر : بادنجان بد آفت ندارد « .. سملک بخندید و گفت متوجه که اورا رنجی نرسد که بادنجان تخمه را آفت نرسد . » (۲۱۷)

نان در نمک زدن : هم نمک شدن ، حق نان و نمک . « ساعتی به سرای من آی و بنشین و بیاسای تا آشنا گردیم و نان در نمک زنیم . » (۲۲۴)

چون بیشه از شیر خالی باشد سیاه گوش هر چه خواهد کند . « اشتم کنان

۱- این امثال در کتاب « امثال و حکم » مرحوم دهخدا نیامده .

و نعره زنان آواز داد و گفت ای خورشید شاه ، مردان را خفته می‌گیرید ؟ شیر خقته را رو باه عاجز تو اند گرد . درمیدان فرست هر که مردانه تر و عیارتر ، تادست برد مردان ببینند و بدانند که میدان داری چگونه می‌باشد کرد و مبارزان چون باشند ؟ لابد چون بیشه از شیر خالی باشد سیاه گوش هرچه خواهد کند . » (۲۳۴)

هم به کیسه وهم به دست وهم پای : هم پول به رشوت دادن وهم دستیاری و پادوی کردن . « از قضا شحنه با ایشان نیکو بودی که شحنه را خدمت بسیار کردندی هم به کیسه وهم به دست وهم پای . » (۲۵۲)

تو خرما می خور و خرمی میران : تو به کار خود مشغول باش و فضولی مکن . « سمل عیار گفت بر تو پر سیدن نیست که جوان مردان از احوال کس نپرسند مگر خود بگویند و از بهر آن می‌گوییم که مپرس که ترا دل در کاری دارد . تو خرما می خور و خرمی ران ، این همه تر است . ترا زرمی باید یا جایگاه زرمی خواهی . » (۸۷)

زنبور خانه نشاید آشوفتن : برای کاری کوچک دشمن قوی را تحریک نباید کردن . « وزیر گفت چون می‌بینی که کوچک کاری نیست و زنبور خانه نشاید آشوفتن . » (۹۴)

او حیاف

وصف زن : « سروی دید روان ، روئی دید چون ماه شب چهارده ، بالائی چون سرو ، و گیسوئی چون کمند سیاه ، خندیدنی چون صبح ، خرامیدنی چون کبک ، جلوه کردنی چون طاؤس ، اشکمی چون آدد که ده بار به حریر ببیزی و به روغن بسرشی ، و زنخدانی سیمین ، دهانی چنانکه چون سخن گفتی فهم نتوانستی کردن که سخن می‌گوید ، بینی چون تیغ درم ، چشمی چون چشم گور ، گردنی چون گردن غزالان ، دندانی چون در ، جبهه‌ای چون تخته سیم ، عارضی چون گل ، در حسن چنان تمام بود که اگر زاهدی اورا بدیدی زهد در باقی کردی ، واگر صوفی اورا بدیدی طاعت صوفی خود را در باقی کردی ، واگر باد در زلف او وزیدی بوی عطر جهان بگرفتی .

« تناهی سکون الحسن فی حرکاتها فلیس لراء وجهها لم یمت عذر» (۶۲۲)
وصف بامدادان : « تا آن ساعت که شب دیر انجام به پایان رسید ولشکر شب از پیش روز منهزم گشت . خسر و ملک سراز دریچه سما برآورد و دیدار از کهسار بنمود و تیر گی و بخار از روی عالم بزدود . روی زمین از هوا پیدا گشت . آتش خورشید زبانه زد . . . » (۲۵۶) – چون از گردش گردون مهر سیمین در طشت زدین افتاد عمود صبح بر افراد خته شد ، مهر تابان سر از گریبان مشرق برآورد . سپاه روز به عالم درآمد و خیل شب منهزم شد . » (۱۶۸)
 و نیز رجوع شود به صفحات ۱۶۸-۳۸۶-۱۵۹

صفت عیار : « مردم عیار پیشه باید که عیاری دانند ، وجوان مرد باشند ، و به شب روی دست دارند ؛ و عیار باید در حیلت استاد بود ، و بسیار چاره باشد ، و نکته گویی باشد ، و حاضر جواب . سخن فرم گوید ، پاسخ هر کس تواند دادن و در نماند ، و دیده نادیده کند و عیب کسان نگوید ، و زبان نگاه دارد و کم گوید . . . » (۵۲۶)

سوگند : «.. هرسه سوگند خوردند که به یزدان دادار و به نور و نار و به قدر مردان
واصل پاکان و نیکان که باهم یار باشیم ...» (۳۲۲ و نیز ۴۰۳)

وصف پهلوانی سهمناک : «ازین، زشتی، بد طمعتی، ناشسته روئی، بد صورتی،
دیوشکلی، سیاه دیداری، بلوچی (?) بد فعلی ...» (۳۵۲ - و نیز رجوع فرمایند به صفحه
۱۶۰ - ۳۸۷)

وصف بیابان : بیابانی در پیش ایشان آمد که پنداشتی که هر گز آدمی را دران راه
نبوده است، بی آب و خاشاک، زمینی ساده، نرم، وجایگاهی گرم، جایگاه دیوان و غولان
سهمناک ...» (۳۰)

وصف اسب : «براسی برش نشسته: خرد گوش، زرافه گردن، گوهردیده؛ کشتی
نهاد؛ دریاگذار؛ باد رفتار؛ خوش عنان؛ کشن خرام؛ برق حذر؛ رعد قدر ...» (۶۰۲)
براسی سمند سوارگشته: اسبی شیرقوت؛ پلنگ همت؛ گورسرین؛ گوزن ساق؛ رنگ پوز
پیل گام؛ درازدم ... خروشند؛ جوشند؛ شتابند؛ جهند؛ ...» (۶۰۳)

وصف شب : «تالشکر شب در رسید و سپاه روز منهزم شد؛ و حسام شب افراشت شد؛
و تیغ روز در غلاف رفت، و خورشید فلک سر به دریای اخضر فرونهاد و جمشید شب علم عباسیان
برپای کرد؛ جهان تاریکی گرفت؛ و عالم چو قیر و قطران شد و از چشم بینندگان پنهان
گشت.» (۴۱۸)

وصف جمازه : «جمازهای راه رو؛ کوه کوهان؛ آکنده ران؛ سرخ موی؛ بلند
بالا، جاسوس رگ؛ غرم تک؛ آهیخته چین(?)؛ فراخ چشم؛ راه دان؛ کم خوار؛ بسیار
رو ...» (۱۷۲) - جمازهای کوه کوهان؛ آهوزانو؛ بادرفتار؛ پیل آسائی قوی هیکل؛ تازی
نژاد چنانکه شاعر میگوید:

ها یل هیونی تیزدو؛ اندک خور و بسیار رو از آهوان برده گر و در پویه و در تاختن،» (۶۱۱)
آرایش زفاف: «روح افرا پارهای حنا بر دست و پاش نهاد و موش را شانه کرد و
بیافت؛ و سمه و سرمه و نیله و سفیده و سرخی و خال و الف آنچه خاتونان را بکار آید او را
بدان نوع برار است؛ و مقتنه و قباچه و قصب چه و سریند طلا بر وی مهیا کرد.» (۴۹)

* * *

بقیه یادداشت‌ها در شماره بعد خواهد بود که درینجا است از این نمونه‌ها گذشتن.
از آن‌که من به تأمل در او گرفتار هزار حیف بر آن کس که بگذرد غافل
این دو نکته را در اینجا باید یاد کرد که بهای کتاب بیست تومان تعیین شده و بسیار
ارزان است و دیگر این که از سه جلد، جلد اول آن از این چاپ منتشر شده است.

یادگار سیاست‌آور

از انتشارات کتاب فروشی تأیید - اصفهان

در مرگ مرحوم مسروور رحمة الله عليه در انجمن ادبی ایران و امریکا آقای دکتر محمد سیاسی از شاعران استاد اصفهان سخنرانی عمیق و مؤثر کرد. متن این سخنرانی را با اشعاری از مسروور و قطعاتی دیگر از ادبای اصفهان کتاب‌فروشی تأیید اصفهان باقطعی و تجلیلی و چاپی مرغوب بچاپ رسانده که حق شناسی اسفهاناً نیان عزیز را منونه‌ای است از شاعر خودشان . بهای کتاب یکصد ریال تعیین شده ظاهراً بی‌این که منظور فواید مادی باشد .

هنگام مطالعه قطعه‌استادهمایی و تاریخی که ساخته بودند، ناگاهان و بی‌کمترین توجهی خاص، ماده تاریخی بنظر آمد ، برای این که شکلی بیابد بیتی چند نیز به ارتقال گفته شد. این است آن ماده تاریخ :

استاد هنرور زمان رفت
در نامه نقز ارمغان ، رفت
می‌کرد به شهر اصفهان، رفت
بنهاد اساس دستان ، رفت
در بزم طرب دمیدجان، رقت
آن شمع زجمع دوستان رفت
آن سرو سهی ز بوستان رفت
از رادی و مردمی نشان رفت
و خود به سرای جاودان رفت
سیار سخن ازین و آن رفت
«مسروور عزیز از جهان رفت»

۱۳۴۷

مسروور عزیز از جهان رفت
آن صاحب نظم و نثر شیوا
آن با ادبی که وصف تبریز
شخصی که زد ده نفر قزل باش «
مردی که زنمه های شیرین
چون شمع به جمع دوستان بود
چون سرو سهی به بوستان بود
از رادی و مردمی نشان بود
جاوید بود به دهیر نامش
تاریخ وفات او چو جستند
ناگاه یکی ز دوستان گفت:

نکته‌ای که باید یاد کرد و تکرار هم کرد این است که مرحوم بهار قطعه «دعوی چه کنی داعیه داران همه رفتند» را در مرگ مرحوم عارف قزوینی ساخته نه در رثاء علامه قزوینی . نکته دیگر هم بد نیست یاد شود : در حدود چهل سال پیش که با مرحوم مسروور آمد و شدی دائمی بود دیاعیی بنامش ساختم :

دردهر بهر که بنگری رنجور است	از خرمی و نشاط و شادی دورست
مسروور در این جهان یکی را دیدم	آن هم نه خودش، تخلص مسروور است
بعدها در کتاب امثال و حکم دهخدا به این بیت برخوردم :	
یک تن آسوده در جهان دیدم	آن هم آسوده‌اش تخلص بود
که چون تواردی است عجیب ، ومضمون یکی است رباعی را از دیوان خود ستردم ، و بحمد الله اکنون دیگر دیوانی نیست .	

نیو آن هو شیار

چاپ افست به خط شاعر - بها پانزده تو مان

مجموعه‌ای است از اشعار علی نقی هوشیار (دبیر مخصوص) در حدود ۳۵۰۰ بیت. مزایایی که این مجموعه دارد:

۱- قطع آن جیبی است که می‌توان همه جا با خود برد.

۲- ایاتی به زبان کردی نیز دارد که هموطنان عزیز کرد را خوش آیند است.

۳- به خط زیبای خود شاعر است که یادگاری ارجمند برای اهل ادب و دوستان آن جناب است.

۴- تاریخ سروden هر قطعه که به ترتیب تعیین شده وقایعی را بحاطرمی آورد.

باری، کتابی است که ادبا و شعراء باید در کتابخانه خود داشته باشند. بهای آن ارزان است (پانزده تو مان) و اگر مشترکین و خوانندگان مجله بخواهند از استاد هوشیار تخفیف می‌کیریم، یازده تو مان به وسیله بانک صادرات بفرستند تا با پست سفارشی کتاب فرستاده شود. در چشمین سال مجله یغما جناب هوشیار از ادب پروری و شاگرد نوازی قطعه‌ای ساخته‌اند که از شرمندگی چاپ نشد، در این کتاب آن قطعه را درج کرده‌اند و سخت گله کرده‌اند حق دارند. اکنون آن قطعه در صفحه مقابل طبع می‌شود که نمونه‌ای از دیوان هوشیار نیز باشد.

مجله دانشگاه پهلوی (شیراز)

این مجله را از انتشارات مفید و متنی وارجمند این عصر باید شمرد. این شماره پس از مقدمه آقای امیر اسدالله علم رئیس هیئت امناء دانشگاه وزیر دربار شاهنشاهی؛ متن ضمن مقاماتی با مغز از: دکتر نهادنی - دکتر فرهنگ مهر - دکتر فخر سعیدی - دکتر خوب نظر - دکتر عجمی - مسعود فرزاد است، و نیز قطعاتی نغز از:

محمود فخر - فریدون تولی - دکتر نورانی وصال و مسعود فرزاد.

صفحة اول این شماره (جلد) در شماره خرداد مجله یغما عیناً گراور شده و خوانندگان توجه فرموده‌اند که شعار دانشگاه پهلوی خرد - گوشش است.

به آقای دکتر نهادنی رئیس دانشگاه پهلوی ایجاد چونین دفتری را که موجب استواری ادب و فرهنگ اصیل و قویم ایران است باید تبریک گفت و می‌گوئیم.

مسلمانان در آزادی هندوستان

ترجمه و تأثیر سید علی خامنه - مؤسسه انتشارات آسیا

در ۳۰۶ صفحه به قطع وزیری - مصور - بها پانزده تو مان

این اثر نفیس ترجمه از عربی است ولی نویسنده خود نکاتی دیگر بدان افزوده است. در ضمن مطالب تحقیقی، عداوت انگلیس‌ها با اسلام و مسلمانان هند، واختلاف‌هندوها و مسلمانان، و عقاید پیشوایان این هردو گروه، و ایجاد پاکستان، و نکاتی دیگر توضیح شده است. کتابی آموزنده وارجمند است و خط و کاغذ و تجلیل کتاب نیز بسیار خوب است.

ا دیبا گران مایه د نشورا
 پس از بیست و سال رنج وزمان
 ازان خنجه د نشوران بزرگ
 ستر دندت آن هک سحر فرین
 پیش من کهتران را دران رو نبود
 فراموش نو خواسته رفرگار
 سرافراز د خرسنه و شادان دش
 بمعنی نیم هیچها از تردوز
 خدمدار بینای چان پر درم
 رائیست مرحوم بعضی ازان
 صده و نیج ازان کسردارم هنوز
 چنین فقص دلم بر جهان کنی

جیبا سخن دان نام ا درا
 تو در نشر بینای گوهرشان
 بیار استی طرف جشی سترگ
 همان دبزرگان ایران زین
 صخرش مکفع بود اما به سود
 زمزاین کهن مخلص هسته ا
 گنگردی ب محبت دان مخفش
 من ارجو رماندم ز فیض حضور
 گرامی هست بینا حربان در بزم
 در بینا کزان گر هشت یگان
 چو گمبوودان رسما رمینوز
 گل خود تراین مشهدا نهی

ا میه هست بخش تر خنده اد
 بزرگ ده بیست و سال رفته باش
 به بینا خود گر بسایار دست
 جیبا تو بالطف برسن گلر
 منیج از فرد خوده برسن میر

۱۵/۱۱/۱۴۰۶ م لرادمه

۶۰ احیا جات و سوالات و توضیحات

آقای ناصر دولت آبادی - طهران

در شماره اخیر یافما ذیل مقاله داستان دوستان در شرح حال مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت دیدم منظمه معروف «شب تاریک رفت و آمد روز» اثر مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی را از مرحوم هدایت دانسته اید. تعجب کردم با اینکه خود در صدر همین مقاله نوشته اید «حاج میرزا یحیی در همین موقع کتابی بنام اردیبهشت بچاپ رساند که متصلی چاپش نیز من بودم»، و این منظمه در صفحه ۲۰۱ کتاب اردیبهشت جزو آثار منظوم آنمرحوم در سال ۱۳۰۴ شمسی چاپ و منتشر شده است و در کتاب ابتدائی همان زمان که نوشته اید حاج مخبر السلطنه خود مطلب آنرا تهیه میکرد نیز منظمه مزبور بنام حاج میرزا یحیی درج شده و پس از آنهم مکرر بنام ایشان در کتب ابتدائی بچاپ رسیده است. چگونه اکنون پس از گذشتن بیش از چهل سال از چاپ و انتشار این اثر جنا بعالی آنرا بدیگری نسبت داده اید و حال آنکه نه مرحوم دولت آبادی کسی بود که اثر دیگری را بنام خود انتشار دهد و نه شادر وان حاج مخبر السلطنه هدایت ممکن بود در مقابل چنین امری اگر فی الواقع حقیقت میداشت ساکت نشسته واعتراضی ننماید بنابر این این مختصر را صرفاً بمنظور بیان حقیقت مطلب و رفع شبهه از خوانندگان گرامی یغما نوشته ارسال میدارد که دستور فرمائید در اولین شماره آن مجله درج شود.

مجله یغما - ظاهرآ اشتباه از بنده است و بسیار پوزش می طلبم از رفاقتگان و ماندگان و آیندگان .

* * *

در شماره اسفند ۱۳۴۸ قطعه‌ای از حبیب یغمای چاپ شد با این مطلع :

سال نو چون بر سر می رسد از نوالمی دخت نابسته غمی آیدم از راه غمی این قطعه مورد توجه و استقبال شاعرانی از دور و نزدیک شد که برای نمونه از هر یک بیتی چند انتخاب می شود و مخصوصاً از اظهار عنایتی که به مدیر مجله فرموده اند ممنون است :
از هشیار (دبیر مخصوص) :

باز بر صفحه یغما زده مشکین رقمی
روح را لذت و جان را فرح از هر قلمی
فاضل ناموری ، شاعر نیکو شیمی ،
فاله کرد ازالمی ، شکوه سرا شد ذغمی ،
بس نبودم غم خود بر غم افزود غمی

اوستاد سخنی ! شاعر مشکین قلمی
رقمی نفر که بخشید رشحات قلمش
چامه پرداز سخن ساز گرانقدر حبیب
در سر آغاز نوین سال بیک چامه نفر
دلمن سوت بحال وی و آن رنج و ملال

نادر است از نبود مر هنری را المی
فارغ از سود و زیان است و غم بیش و کمی
کهن آین نبود جاذب لطف و کرمی
از گل و مل سخن آغازی و زیبا صنمی
شاد زی خاصه به نوروز و باین جمی
بر مراد تو بود هر قدمی هر قلمی

سرورا نامورا از غم بیهوده چه سود ؟
عاشق دانش و بینش پی اندیشه خویش
دور دور نو و خلقی نو و نو پرداز است
تو همان به که درین فصل گل و گاه بهار
جشن جم گاه سرور است گرامی دارش
سال نو بر تو همایون و سعادت هماره

از : محمد ابراهیم دانشی کرمانی - (کرمان) :

تن بود سالم و روحیه ندارد المی
(از فروغی است سخن) نیست مرانیز غمی ...
در بی کسب کمال اند نه مال و درمی
گر رسد پیک اجل می دهمش جان به دمی
« لنگری دارد و پاریزی و ماهان و بمی »
بهترین بقعه که جویند پناه از حرمی
کس ندیده است زگرماوز سرماستمی ...

سال نو آمد و صد شکر مرا نیست غمی
« چون بود شاد شه عادل و ظالم مقهور »
پس انم چه به طهران و چه امریک به جد
خلف صدق کند نام پدر زنده به دهر
خود به این خطه مقیم که ستوده است حبیب
خانه ای امن و امان است و در اینجا بینی
چار فصل است در این شهر منظم که در آن

از : ابراهیم ناعم - طهران :

که نهی جمله به میدان محبت قدمی ...
هست تاعاقبت جای به پهنازیمی ...
که ندانند بجز راه دهان یا شکمی
که چرانیست یکی محرم جان در حرمی
خرمادوست کزا و هست جهان چون ارمی ...
ری وزن جانی و پاریزی و ماهان و بمی ...

اندرین سال و در این سن زخدا جو کرمی
آخرای ابر گهر بار چه غم از عدم است
بگذر از مردم بی حاصل این دوره تنگ
ای تو سرمایه تحقیق در اندیشه همان
سایه بید مجو تا که بود سایه دوست
چو دلت شاد نباشد چکند فرق ترا

آوخ از مر گک سپنتا

در سخن سنجری مسلم، در هنرمندی تو انا
رفت از این دنیا ای اسفل جانب فردوس اعلی
هاتنی از غیب گفتا : « آوخ از مر گک سپنتا »

آوخ از مر گک سپنتا آن سخن پرداز دانا
در هزار و سیصد و هشتاد و نه ماه محرم
خواست یغمایی وفاتش را بتاریخ هلالی

انتشارات مؤسسه
مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از: پتر بالاو
ترجمه: محمد علی طوسی

۶۰

اصول برنامه‌گذاری رشد اقتصادی از: تین برگن
ترجمه: امیرحسین جهانبگلو

۶۱

منابع آمارهای جمعیتی در ایران از: مهدی امامی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی.
از: گروه تنظیم مدارک و اسناد مؤسسه

* * * * *

بزبان فرانسوی

اطلس شهر تهران

* * * * *

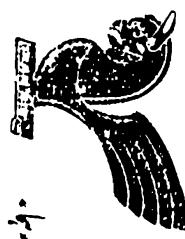
اطلس شهر تهران (بزبان فارسی بزودی منتشر می‌شود)

* * *

نامه علوم اجتماعی
(شماره ۲)

مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشی‌ها

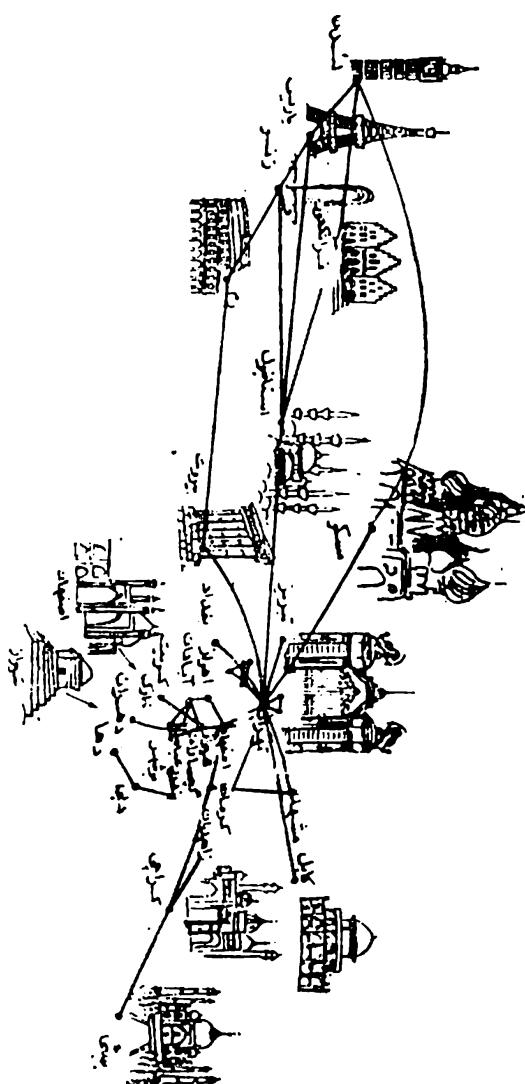
پارهه بروازهای بین المللی هواپیمایی
ملی ایران افزوده شده برواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۴۷
از آزادی، اصفهان و شهر از معنیها به اروپا برواز کنید



سازمان ایران برا

۱۳۴۳/۱

مساعده برواز روزانه



سازمان ایران

برادری



سازمان ایمنی ملی
خیابان شاهزاده - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

بیمه نوع

مهر = آتش سوزی = باربری = حادث = آتش همیل و غیره

نشانی نهایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۴۳۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۰۸۹۰۶۴۳۹۳
شادی نهایندگان بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۳۶۹ - ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگلديان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۰۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
سرای زند	Shiraz	، ، ،
فلکه ۲۴ متری	Ahvaz	، ، ،
خیابان شاه	Rشت	، ، ،
تلفن ۶۲۳۲۷۷	آقای هانری شمعون تهران	،
۶۱۳۲۳۲	لطف الله کمالی ،	،
۶۰۲۹۹	دستم خردی ،	،

تغییرات بزرگ در جوایز بلیط‌های اعانه ملی

بنتگاه اعانه ملی با کمال خوشوقتی باطلاع هموطنان عزیز میرساند که از این پس در هر ماه دونوع بلیط منتشر می‌گردد:

- ۱- بلیط‌های ماهانه که هفته اول هر ماه منتشر می‌شود و جایزه ممتاز آن سه برابر شده است.
- ۲- بلیط‌های عادی که در هفته دیگر ماه انتشار می‌باشد و تعداد جوایز بزرگ آن نزدیک به چهار برابر افزایش یافته است.



جوایز جدید بلیط‌های هفتگی

جوایزه ممتاز	۱۰۰	هزار تومان
جوایزه	۱۰	هزار تومانی
جوایزه	۷	هزار تومانی
جوایزه	۶	هزار تومانی
جوایزه	۵	هزار تومانی
جوایزه	۲	هزار تومانی
جوایزه	۱	هزار تومانی
باضافه		
هزار جوایزه	۱۵	تومانی
هزار جوایزه	۶	تومانی
۱۰۰		

جوایز بلیط‌های ماهانه

جوایزه اول	۳۰۰	هزار تومان
جوایزه دوم	۷۰	هزار تومان
جوایزه سوم	۵۰	هزار تومان
جوایزه چهارم	۳۰	هزار تومان
جوایزه پنجم	۱۰	هزار تومان
باضافه		
جوایزه پنجم	۱۰	هزار تومانی
جوایزه پنجم	۵	هزار تومانی
هزار جوایزه شش تومانی		
۱۰۰		



جوایزه قهرمان شانس بلیط‌های ماهانه اعانه ملی
پیکان اختصاصی

تجهیز به: کولر - تلویزیون - ضبط صوت - رادیو با آنکن خود کار
ترام - تودوزی اختصاصی - درشوها و تریلینات اضافی با سرویس طلا.

جوایزه قهرمانان شانس بلیط‌های هفتگی اعانه ملی
اولین قهرمان شانس یکدهستگاه پیکان ۴۸

دومین و سومین قهرمان شانس هموزن خود یوول نقد (سکه)
دریافت میدارند.

ایرانول البرز

H·D

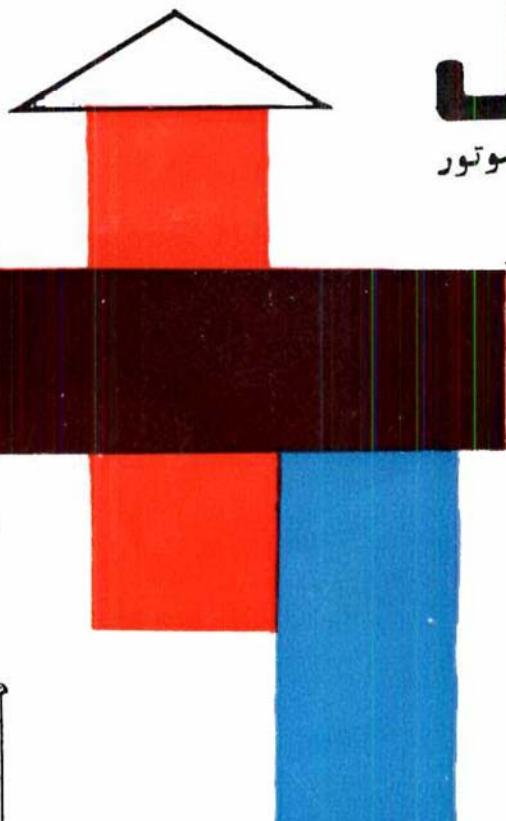
ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

برای موتورهای بنزینی

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای سوپر شارژ و ممتاز برای دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الود

مرغوب برای دیزلهای غیرسوپر شارژ و ممتاز برای موتورهای بنزینی